

شهر قرون وسطایی نیشابور حتی بعنوان یک خرابه انسانرا تحت تاثیر قرار میدهد . در ماه مه پوشیده از دریای موج‌گندم سبز و گل‌های خشخاش روشن است . اکثر خرابه های آن چنین بنظر میرسد که بطبیعت اولیه خود بازگشته‌اند . تنها حفره‌ها و پستی و بلندیهای زمین و تپه برجسته شهر کهنه (به تصویر شماره 1a و b نگاه کنید) باهویت باران خورده خود حکایت از وجود بزرگترین شهردنیای شرقی اسلامی در قرن یازدهم میکند . جای تعجب نیست ، که این محل در خلال سده گذشته موجب جلب توجه و انجام کارهایی شده باشد که شامل ، متاسفانه ، حفاریهای ناتمام باستانشناسی سالهای ۱۹۳۰ و مطالعات اخیریکه در زمینه‌های تاریخ اجتماعی و تیوگرافیک شهر انجام گرفته است میباشد (۱) . این مطالعات بر دوره شکوفایی نیشابور ، که با حمله مغول در اوائل قرن سیزدهم پایان یافت ، متمرکز شده است . یکی از خصوصیات تاریخ شهر نیشابور که مکررا "در منابع اسلامی ثبت شده وقوع زلزله های مخرب در این محل میباشد . در حالیکه این موارد در منابع فرعی نیز ذکر گردیده است . تردید زیادی نه تنها در شناسائی دقیق و زمان دهی صحیح این زلزله‌ها وجود دارد بلکه از تاثیر آنها بر جابجائی شهر نیز تردید است ، دوره سقوط نیشابور با فعالیت‌های شدید زلزله‌ای همزمان میباشد ، از اینرو ممکن است به‌بلایای طبیعی بعنوان جزئی لاینفک از تاریخ منطقه نگرش داشت .

تهیه گزارش دقیقی از رویدادهای زلزله نیشابور بسیار پر اهمیت میباشد ، چه هیچ زلزله قابل ملاحظه‌ای از اواخر قرن هفدهم به بعد گزارش نشده است و واضح است که وضعیت آرام فعلی منطقه را نباید نمایانگر زلزله خیزی بالقوه و حقیقی آن دانست .

هدف این نیست که گزارش مسلسل و پیوسته‌ای از شهرارائه گردد ، که برای انجام این منظور ممکن است اکثر منابعی که بآن اشاره شده است مورد استفاده قرار گیرد (۲) . در تنظیم این گزارش

زلزله‌ها در تاریخ نیشابور *

نوشته : چارلز ملویل

ترجمه : ترکاندخت ثقه‌الاسلامی و

باقر شیرازی

* Earthquakes in the history of
Nishapur-by Charles Melville
Iran-Journal of the British
Institute of Persian Studies
Volume xvlll- 198°

بیشتر بر رویدادهای خاصی تکیه شده که بویرانی و یا بازسازی شهر منجر شده است. تعیین موقعیت محوطه‌هایی که در رابطه با این امر قرار دارند نیز مدنظر است. جای شگفتی نخواهد بود اگر ملاحظه کنیم که اطلاعات موجود بیشتر در بیان بلایای وارده بر شهر است تا در شرح دوره‌های بازسازی آن.

۱

اشارات کمی به فعالیت‌های زمین لرزه‌ای نیشابور از صدر اسلام شده است. بر اساس نوشته خلیفه بر حاشیه نسخه‌ای از تاریخ الیمینی، که در اوائل قرن یازدهم تالیف شده است، نیشابور توسط هیجده زمین لرزه ویران شده بوده است (۳). این حاشیه نویسی نه تاریخ دارد و نه در آن تاریخ‌احداث شهر ذکر شده است.

بنای تاریخی شهر نیشابور را عموماً "به شاهپور پسر اردشیر (۲۲۰ - ۲۴۱ بعد از میلاد) نسبت میدهند، ولی شاید این شهر فوراً از بین رفته باشد، زیرا شاپور دوم (۷۹-۳۰۹) راهم‌بانی نیشابور می‌خوانند (۴). هر چند در کتاب عتبی صاحب تاریخ الیمینی (۱۰۲۵ / ۴۱۱ هجری) هیچ اشاره‌ای بوقوع زلزله ندارد. ولی شواهد، بیانگر وقوع متداول زمین لرزه‌های ویرانگر در زمان‌های اولیه است. الحکیم به یکی از این حوادث اشاره میکند، او میگوید بین پیروان پیامبر (ص) که به نیشابور آمدند، ارقام بن ارقام بود که در جریان حادثه یک زلزله در آنجا وفات یافت (خلیفه صفحه ۱۳). این افراد نه پیامبر (ص) بلکه صحابه را دیده بودند، از اینرو از نسل (قرن) دوم مسلمانان پس از پیامبر (ص) بشمار می‌آیند که در پایان قرن هفتم می‌زیسته‌اند (۵). نیشابور در آن زمان در جوار بلا فصل تپه‌ای که امروزه به شهر کهنه معروف است قرار داشته است (۶) اولین خبر دقیق زلزله را یعقوبی میدهد، او میگوید که در سال ۲۴۲ هجری زلزله‌هایی در قمیس و نیشابور و مناطق اطراف آن رخ داده، باعث مرگ عده زیادی در قمیس شد.

زلزله‌ای در سه‌شنبه ۱۸ شعبان ۲۴۲ هجری برابر با ۲۲ دسامبر ۸۵۶ میلادی باعث نابودی حدود دویست هزار نفر شد. سپس از آن نیز زلزله شهرهای خراسان را فرا گرفت (۷). این زلزله و گزارش‌های مختلفی که از آن هست نیازمند، بررسی بیشتر از آنچه که در اینجا ضرورت دارد میباشد (۸). در حالیکه زلزله قمیس بسیار شدید بوده است و قابل مقایسه با زلزله ۱۹۷۸ طیس، که در نقاط مرکزی کویراز تهران تا کرمان و مشهد محسوس گردیده، میباشد ولی تعیین آثار آن در نیشابور باسانی میسر نیست و حتی بیان این امر که ویرانی‌هایی که گفته میشود در آنجا رخ داده همزمان با خرابی‌های منطقه مرکز زلزله در قمیس بوده مشکل بنظر می‌آید. احتمال دارد که سلسله لرزه‌های متعاقب آن باعث ویرانی‌هایی باشد که گزارش آن در شهرهای خراسان داده شده است، ولی فقدان جزئیاتی درباره تاریخ و اثرات زمین لرزه‌های این سال در مناطق خارج از قمیس هرگونه تعبیر و تفسیری را امری ذهنی میسازد.

در زمان وقوع این زلزله نیشابور پایتخت خراسان، که تحت حکمرانی طاهر بن عبدالله درآمد بود، هیچگونه مدرکی در منابع وجود ندارد که دلالت بر شکوفائی شهر در زمان حکومت وی کند. در صورتیکه زمین لرزه قمیس و نیشابور همزمان بوده باشند بنظر میرسد اثرات تکانها در نیشابور بهیچوجه مشابه اثرات آن در قمیس نبوده است.

بهر حال زلزله‌های خراسان می‌باید بسیار مخرب بوده باشند و ممکن است که این همان باشد که باعث وارد آوردن خساراتی به بعضی از بناهای مربوط به نیمه دوم قرن نهم که در نیشابور کاوش شده، و زمانی موقتا "متروک مانده است، باشد، گر چه به عوامل دیگری نسبت داده میشود (۹).

بنا به گفته صنیع الدوله، زلزله دیگری این شهر و شهرهای دیگر دنیای اسلام را در سالهای (۳۴۷ / ۸۶۱) یا (۲۴۹ / ۸۶۳) آسیب رسانده است (۱۰). وی نویسنده قابل اعتمادی

بگفته کرزون، چرخ بدبختی دور خود را زده بود: از قرن دوازدهم به بعد میتوان گفت که اگر نیشابور فقط بمنظور بازسازی خراب شد پیش از آنکه کاملاً "بازسازی شود مجدداً" ویران گشت (۱۴). فاصله این زمان تا اوایل قرن پانزدهم هم باتخریهای مکرر و جابجائی محل شهر روبرو بوده. ولی گزارشهای این وقایع و دلایل آنها در منابع مختلف اغلب با هم اشتباه میشود.

باتوجه بحاشیه نویسی تاریخ الیمینی که بسال ۴۰۰ هجری (اوائل قرن یازدهم) اشاره دارد خلیفه میگوید که زلزله بعدی نیشابور در سال ۵۵۵ هجری رخ داد وی در ادامه مطلب رباعی عزیزی را به مضمون زیر نقل میکند:

سه زلزله در سه زمان مختلف رویداده است .

۱- در پانصد و اندی وقتیکه شهر با خاک یکسان شد .

۲- دومین بار در ۶۶۶ رخ داد .

۳- و سومین در ۸۰۸ هجری (۱۵) .

دولتشاه همان تاریخ زلزله های نیشابور را با تغییراتی در سطر سوم آن، ارائه میدهد، که ذیلاً "از آن بحث خواهد شد (۱۶) .
لدا اولین زلزله می باید در دهه اول قرن ششم (۱۷-۱۱۰۶) رخ داده باشد .

یات ، در کتاب خراسان و سیستان ، با توجه به شعر مذکور میگوید که شهر در سال ۱۱۱۵ (۱۷) نابود شده است . از طرفی خلیفه همین حادثه را در سال ۵۵۵ (۱۱۶۰) ذکر میکند ، و اضافه میکند که مردم پس از آن به شادیاخ کوچ کردند و شهر را دوباره در آنجا ساختند .

اظهار این مطلب از سوی خلیفه نشانگر این امر است که او در تشخیص علل واقعی دوباره سازی شهر عاجز مانده است . چه هر چند مردم به محل شادیاخ در این زمان کوچ کردند ولی علت آن زلزله نبود بلکه ویران شدن شهر بر اثر حمله غز بود . اسفیزی حمله غز را به نیشابور در سال ۵۰۵ هجری میداند

نیست . بهر حال در هیچ جای دیگر رویدادی را به سال ۲۴۷ هجری نسبت نمیدهد در حالیکه برای سال ۲۴۹ هجری میگوید که زلزله شدیدی ری (به پیروی از ابن الاثیر) و همچنین قزوین و تبریز (ولی نه نیشابور) را تکان داده است که هیچکدام مورد تأیید منابع متقدم نمیباشد (۱۱) جالب اینکه در گزارش خود راجع به زلزله ۲۲۲ قمیسی هیچ اشاره ای به نیشابور ندارد . بنابراین ، گفته ویرا بدون تأیید سایر منابع نباید پذیرفت . جز آنچه که در مورد حاشیه نویسی خلیفه یاد شد ، برای مدت سیصد سال بعد ، گزارشی از وقوع زلزله در نیشابور در دست نیست . سیصد سالی که دوره طلایی و شکوفائی نیشابور بشمار میآید ، و باوج خود در نیمه قرن دهم در دوره سامانیان میرسد . نیشابور ، حتی پس از آنکه مرو بعنوان پایتخت سلجوقیان برگزیده میشود ، همچنان به پیشرفت خود ادامه میدهد . از اینرو بسیار نامحتمل است که زلزله ای مخرب در این فاصله زمانی رخ داده باشد و از نظر منابع دور مانده باشد .

هیچ یک از جغرافی نویسان قرن نهم و دهم از وقوع زلزله ای در نیشابور یاد نکرده اند .

نیشابور ، بخاطر قرار گرفتنش در مسیر شبکه ارتباطی عمده تجاری ایران ، تا بدان حد حائز اهمیت بوده است که چنین اخبار مهمی از نظر وقایع نویسان عراق ، که اکثر دانسته های ما از دوره خلافت عباسی از آن سرچشمه میگیرد (۱۲) ، مخفی نمانده باشد . باتوجه به بررسی های انجام یافته در تپه سبزپوشان کاوشگران (۸ : ۱۹۳۸) مدعی هستند که تکانی محلی در اوائل دوره سامانیان (اوائل قرن دهم) در نیشابور رخ داده است ، ولی بقدر کافی قابل اثبات نیست .

منابع از وقوع زلزله های در سایر شهرهای ناحیه نیشابور هراسان خبر میدهد ، ولی حتی باتوجه جامع نبودن دانسته های ما بنظر میرسد که شهر نیشابور در طول این مدت از تکانهای مخرب مصون بوده است (۱۳) .

که خود بطور واضح یک اشتباه خوانی است (۱۸). تصور میشود که ۵۰۰ و اند تاریخ شعر " ۶۰۰ و اندی " ، می باید خوانده شود که خود زمان وقوع زلزله مستندی در سال ۶۰۵ هجری است ، که پس از آن نیز ، با اشتباه گفته میشود ، مردم می باید به شادیاخ کوچ کرده باشند . (بمطالب زیر توجه شود) . از اینرو خلیفه یا در ذکر تاریخ (۵۵۵ هجری) در مورد وقوع زلزله اشتباه کرده است ، یا در ذکر تاریخ صادق بوده ولی درباره واقعه ای که در رابطه با آن است اشتباه کرده است (۱۹) .

مسلم " ، شهر در نیمه قرن دچار ویرانی شده است که عامل آن تواما "زمین لرزه و انسان بوده است . مستوفی میگوید که در سال ۵۴۰ / ۱۱۴۵ در نیشابور زمین لرزه ای رخ داد که باعث مهاجرت مردم شد ، بعضی از قضات شهر به قزوین رفتند ، که از آن میان قاضی القضاة عبدالرزاق بود . در متن دیگری از همین نویسنده آمده است که : یکی از قضات علی بن عبدالرزاق وزیر خوارزمشاه بود (۲۰) . بر خلاف اظهار لسترنج (۳۸۵ : ۱۹۰۵) ، یا قوت اشاره ای نه باین مطلب دارد و نه هیچ زلزله ای در نیشابور ، هیچ اطلاع بیشتری در مورد عبدالرزاق یا فرزندش علی یافت نشده است که تاریخ ارائه شده توسط مستوفی را تأیید کند ، هر چند دلیلی بر رد آن وجود ندارد (۲۱) . شواهد روشنی از ضایعات زلزله از قبیل : اسکلتی زیر دیواری فروریخته و دیگری زیر درگاه دری (جای مناسبی که ایرانیان بهنگام وقوع زلزله بدانجا پناه میبرند) ، در تپه ای که به " تپه تاکستان " معروف است یافت شده است .

ویلیکینسون (VII XXX : ۱۹۷۵) بر این نظر است که ساختمانهای این محوطه در اواخر قرن دوازدهم مورد استفاده نبوده است ، با توجه باین نظر میتوان تصور کرد که محدوده زمانی خرابیها در زلزله ۱۱۴۵ بوده است .

وقوع زلزله نمیتواند به تنهایی عامل مهاجرت رهبران یک جامعه باشد ، و می باید عوامل دیگری مطرح بوده باشد . اضمحلال

نیشابور را بولیت (۸۱ - ۷۶ : ۱۹۷۲) بدون آنکه ذکر از زلزله آورد ، بخوبی تشریح کرده است . ترکهای غز شهر را در سال ۱۱۵۳ / ۵۴۸ غارت کردند و پس از آن نیز حداقل دوبار دیگر این عمل تکرار شد . ولی بهمین میزان ، ویرانی راساکنین شهر خود باعث شدند . از بین رفتن روحیه اهالی شکل نزاعهای فیما بین را بخود گرفت . طرفداران خانواده های بزرگی حنفی و شافعی مراکز فرهنگی یکدیگر را بویرانی کشیدند . آنچه را که مستوفی درباره هجرت قضات شهر میگوید در اینجا معنی و مفهوم مییابد . بولیت ، مهاجرتهایی را به ری و سمرقند نیز یادآور میشود . کتابخانه های متعددی همراه با مساجد و مدارس که آنها را در خود داشتند نابود گشت و پایان ماجرا ویرانی کامل شهر بود .

الموید آی پا ، یکی از سرداران سلطان سنجر ، در سال ۵۵۶ / ۱۱۶۱ در شادیاخ ، یکی از محلات شهر ، مستقر گردید جمعیت را با خود آورده دیوار شهر را بازسازی کرد . یک سال بعد سقوط کهندژ نیشابور تأمین شد و قسمت اعظم شهر سابق ویرانه بجای مانده ، چراگاه گوسفندان و مامن ماران و حیوانات وحشی شد .

امارت نشین الموید در سال ۵۸۳ / ۱۱۸۷ از نوه اش شاه سنجر توسط تکش خوارزمشاه خلع ید شد . دودمان تکش شادیاخ را تحت تسلط داشتند که در نسل بعدی ، شهر دوبار با زلزله سال ۶۰۵ / ۱۲۰۹ ویران گشت (۲۲) .

بر اساس گفته ابن الاثیر (۱۸۷ ، XII) تکان در سراسر خراسان شدید بود ولی در نیشابور شدت بیشتری داشت . مردم شهر را چندین روز ترک کرده و تا زمانیکه تکانها متوقف شد در فضای آزاد بسر بردند . سبط بن الجوزی میگوید که لرزه های بعدی بمدت ده روز ادامه داشت و بسیاری از مردم نابود شدند (۲۳) . کاملترین گزارش از واقعه توسط جوینی ارائه شده است . او میگوید که زلزله در دل روز بوقوع پیوست ، که خود فرار اهالی

را ، در حالیکه مایملکشان را در شهر رها کرده بودند ، بحومه آسان ساخت .

چند بنائی ، نظیر مسجد منیعی ، میدان و غیره . در برابر زلزله مقاومت کردند . لرزشها برای مدت زمانی ادامه داشت ، همه مردم در مزارع باقی ماندند ، دو هزار (و بنقلی ده هزار نفر) زن و مرد نابود شدند . روستاهای دانا و بناسک به یکباره درهم فرو ریخت و حتی یک نفر هم امکان فرار نیافت (۲۴) . موقعیت این روستاها مشخص نیست . احتمالا " در زابار خان ، دهستان شرقی نیشابور واقع بوده اند (۲۵) . این احتمال نیز می رود که این روستاها پس از زلزله متروک و بکلی فراموش شده باشند .

جوینی ، میرزا محمد قزوینی ، فرض وقوع زلزله را در خوارزم پیش می کشد ، و بارتولد نظر او را دنبال میکند (۲۶) . هر چند بمیان آمدن نام مسجد منیعی کافی است که وقوع زلزله را در نیشابور مسلم بدانیم . این مسجد در سال ۱۰۶۴/۴۵۶ توسط ابوعلی حسن المنیعی ، رئیس و شیخ الاسلام نظام الملک بهجما تیش از فرقه شافعی - شعری در نیشابور ، ساخته شد (۲۷) . در خلال اولین یورش ترکان غز به نیشابور در سال ۱۱۵۳/۵۴۸ مسجد پناهگاه مردم شد ، که همگی آنها بهر حال کشته شدند ، و قاعدتا " می باید صدمه زیادی در این واقعه دیده باشد ، مضافا " آنکه همراه با سایر موسسات شافعی ، در نزاعهای فرقه ای سالهای پس از آن بنوبه خود آسیب دیده است (۲۸) .

این مسجد جایگزین مسجد جامع عتیق ابو مسلم و عمرو بن لیث ، و بعنوان مسجد اصلی نیشابور شد ، و مانند آن در خارج شهر (رض) قرار داشت . این واقعیت که جوینی از مسجد منیعی در رابطه با زلزله یاد میکند بنظر می آید که اشاره باین مطلب باشد که مسجد در محله ، اینک شهر ، شادیاخ واقع بوده است . و یا پس از وقایع نیمه قرن دوازدهم تعمیر گشته ، گرچه در اصل در محله شادیاخ نبوده ، بار دیگر در میدان گسترش شهر

قرار گرفته باشد . هر دو شق تا حدی روی هم قرار گرفتن شهر شادیاخ و مرکز قدیم نیشابور را مدلل می سازد .

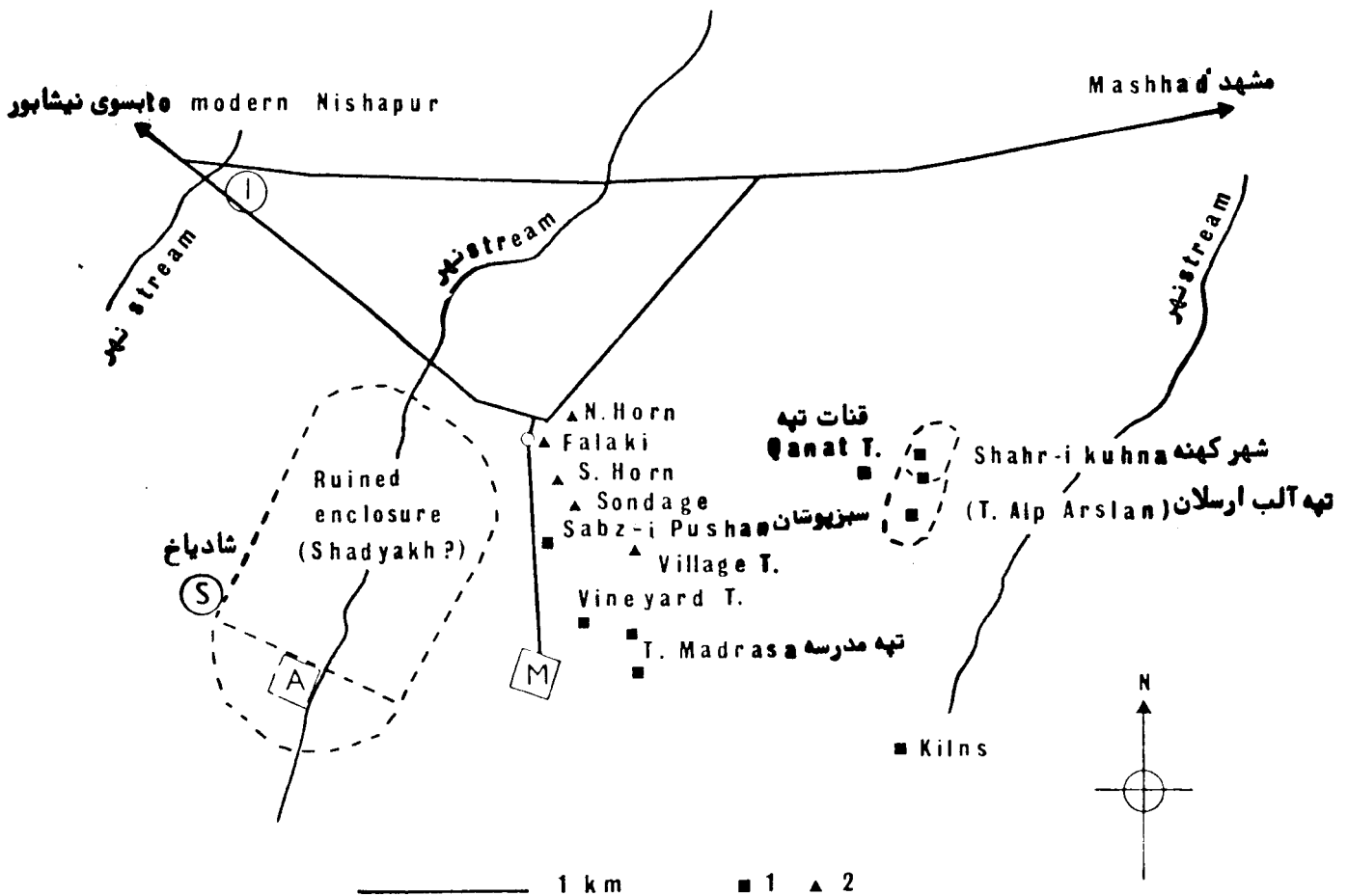
۳

در اینجا ، بحث درباره موقعیت شادیاخ غیر قابل اجتناب است ، زیرا که در این رویدادها اولین نشانه را از تغییر در محل مرکز شهر داریم . تاریخ شادیاخ مستحق یک مطالعه کامل است . و این در حالیست که اطلاعات کمی در مورد آن موجود است (۲۹) . بطور خلاصه میتوان گفت که شادیاخ که در اصل باغی خارج از شهر بوده ، کماکان بهمین وضع باقی میماند ، اولین بار در قرن نهم توسط طاهریان ایجاد شد . کاخهایی که ایشان در آنجا بنا کردند خیلی زود ، توسط یعقوب بن لیث صفاری ، که نیشابور را در سال ۲۵۹ / ۸۷۳ تصرف کرد ، ویران گشت . محلی که بنظر پر جمعیت بوده است ، پس از آن بصورت باغی برگردانده شد . و این اولین نشانی است که یعقوب در نیشابور ویرانی بار آورده است . اقدام یعقوب به ساختمان دارالاماره و بازسازی مسجد ابو مسلم (متوفی ۱۳۷/۷۵۵) که هر دو در خارج از شهر ساخته شده است ، بهمان میزان که نیاز به تعمیر داشته اند احتمالا " بیشتر نشانگر تسلط او بر شهر در آخرین دهه قرن نهم ، پس از بیست سال نزاع بوده است . هر چند ممکنست بحالت خرابی در آمدن آنها بر اثر بی توجهی بوده باشد و نسبت دادن ویرانی آن به جنگهای " بی وقفه " طاهریان و صفاریان در گزارش های حفاری (۶ : ۱۹۳۸ ، ۳۸ ، ۳۲ ، ۱۴ : ۱۹۳۷) اغراق آمیز باشد . نشانه ای در دست نیست که کاخهای بازسازی شده توسط عمرو در شادیاخ بوده است ، ولی آنچه مسلم است با گسترش شهر نیشابور در دوران سامانیان ، شادیاخ یکی از محلات شهر بشمار آمده ، بخشی از فضای شهری محسوب میشد (۳۰) .

بنظر میرسد پس از آن اوضاع ناحیه در دست دگرگونی بوده است ، اعظم عملیات مرمت و توسعه در سالهای ۱۰۳۰ / ۴۲۰ توسط سلطان مسعود غزنوی (۳۱) ، و در سالهای ۱۰۷۲ / ۴۶۴

بوسيله آلب ارسلان سلجوقی صورت گرفته است (۳۲). در خلال دوره اخیر، بیشتر سطح ناحیه را هنوز باغها فرا گرفته بود و از مرکز شهر بدور بود، و کماکان اقامتگاه حکام در آن قرار داشت. السمعانی، که حداقل چهار بار کمی پیش از حمله معول از نیشابور دیدن کرده، شادیاخ را بمانند دهکده‌ای متصل به شهر و خارج از آن تشریح میکند که کاخ سلطان (دارالسلطان) در آن واقع بوده است (۳۳). زمانیکه الموید در آن مستقر شد، بار دیگر، احتمالاً "بعثت حوادث فاجعه آمیز سال های قبل، در حال زوال بود. اقدام به بازسازی دیوارهای شهر توسط الموید، خود

تاکید به تغییر مکان محل مرکز شهر دارد، بعبارت دیگر شهر "جدید" باید صرفاً "جمع شده شهر قبلی بوده باشد. خواه خواهیم به منفک بودن دو شهر جدید و قدیم نظر داشته باشیم و خواه روی هم قرار گرفتن آنها، منحصرأ بستگی بچگونگی مرز بندی دارد که حصارها بین بخش ساخته شده و نشده شهر ایجاد میکرده است. حصارهای شهر شادیاخ در خلال دوره جنگهای خوارزمشاهی کرارا "ویران و بازسازی شده است، و روشن است که در جریان این عملیات مجال کافی برای انجام تغییراتی در محیط آن وجود داشته است (۳۴).



شکل ۱ - پلان منطقه مرکزی رشته ویرانه های نیشابور، با موقعیت محوطه های حفاری شده توسط هیاتهای اعزامی از سوی موزه متروپولیتن (مبتنی بر نقشه های تهیه شده توسط هوسرو ویلکینسون، ۱۹۴۲ و بولیت، ۱۹۷۶) : ۱ = محوطه هاییکه از نیمه قرن دوازده متروک مانده اند، ۲- محوطه هاییکه، براساس گزارشهای باستانشناسی، پیش از پایان قرن سیزدهم متروک مانده اند. I = تپه اسکندر، S = تپه شادیاخ، A = مزار فریدالدین عطار، M = مزار محمد محروق. اغلب تپه های حفاری شده در حال حاضر در محل غیر قابل تشخیص میباشد.

پس از زلزله ۱۲۰۹/۶۰۵، شادیاخ بدستور محمد خوارزمشاه بازسازی شد (۳۵). بنظر میرسد که این اقدام با سرعت انجام گرفته باشد، چه بهنگامی که یاقوت بسال ۱۳۱۶/۶۱۳ در شادیاخ بود، شهر را، که پس از حمله های ترکان غز، و از زمانیکه مرکز تجمع مردم شده بود، بخاطر فرار گرفتنش بر سر راه کاروان رو از شرق، آبادان یافته بود (۳۶). مستوفی (تاریخ گزیده ۴۵۴) میگوید پس از دو ماه تکانهای متناوب بعدی، که از بناهای نیشابور اثری باقی نگذارد، شهر در محلی دیگر (بگوشه دیگر) دوباره ساخته شد، در گزارش دیگر از زلزله (نزهت القلوب، ۱۴۸) مخصوصاً "محل جدید را مشخصاً" شادیاخ معرفی میکند و میگوید این محل در "همان حوالی" بود. مستوفی بطور واضح در این اظهار که فقط در این مقطع از زمان بود که شادیاخ مرکز تجمع مردم شد اشتباه میکند. عدم دقت او در ذکر این نکته از آن نظر برای ما اهمیت دارد که امکان میدهد تا تاریخ ۵۵۵ را که خلیفه از تاریخ اولین زلزله میآورد رد کنیم و تاریخ شعر را بجای ۵۰۵ هجری ۶۰۵ بخوانیم. گرچه ممکن است محدوده شهر در این زمان تغییر یافته باشد ولی بنظر میرسد که دلیلی بر این امر نداریم که بازسازی شهر را در محلی کاملاً متفاوت از محل قبلی آن بدانیم. مستوفی محیط شادیاخ جدید را تنها ۶۹۰۰ گام میدانند، ولی نظر با اشتباه او معلوم نیست که این رقم درباره ابعاد شهر پس از سال ۵۵۶ / ۱۱۶۱ است یا بعد از زلزله سال ۶۰۵ / ۱۲۰۹.

کوششهایی که برای تکمیل این حکایت و مشخص کردن محل شادیاخ از طریق آثار باقیمانده نیشابور شد، بدان سبب که کاوشهای انجام یافته ناقص است، متمرکز نبود. اگر مدارک مکتوب مبهم است، شواهد باستانشناسی مبهم تر از آن میباشد. بهر صورت ارائه نظریاتی چند لازمست، هر چند مجال برای کار و تفکر در این زمینه بیش از سابق باید فراهم آید.

تهای که امروز به شادیاخ مشهور است در جانب غربی

محوطه محصورى که در فاصله کمی در غرب آرامگاه شیخ فریدالدین عطار قرار دارد، واقع شده است (تصویر ۱۱۸ و b و شکل ۱). ویلکینسون (XXVII: ۱۹۷۵) میگوید که اسم شادیاخ بنظر نمیرسد که همیشه به یک محل نسبت داده شده باشد. در حالیکه بولیت (۸۵: ۱۹۶۵) بر این نظر است که حصارهای ویران موجود متعلق به شهر نیشابور یعنی شادیاخ است که در جریان حمله مغولها ویران شده است، و محله شادیاخ اصلی میباید در محلی واقع در شمال مکان فعلی بوده باشد.

محلی را که بولیت از شادیاخ نشان میدهد در رابطه با محلات طلاچرد و حولاباد، با توجه به گفته حکیم، قابل قبول است ولی قرینه‌ای بر وجود عرصه‌ای که همگی را دربر گیرد وجود ندارد. خلیفه (صفحه ۱۲۳) جولاباد را محله‌ای بزرگ و طلاچرد را فوق العاده بزرگ و هر دو محله را گسترده بسوی غرب دانسته و موقعیت شادیاخ را غربی تر از محلی که بولیت تعیین میکند قرار میدهد.

از آنچه بطور خلاصه درباره تاریخ شادیاخ گفته شد، روشن میشود که این محله در حول و حوش شهر قرار داشته است، که احتمالاً "زمانیکه، در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم، نیشابور بحداکثر وسعت خود رسیده است، جزئی از گستره شهر شده است (۳۷). تنها محوطه‌هاییکه بحد کافی مورد بررسی قرار گرفته‌اند و میتوان این اطلاعات را بآن مرتبط ساخت، بناهای سبزپوشان و تپه مدرسه (شکل ۱) است. هر دو محوطه را بعنوان محلی که دارالاماره و بناهای معظم دیگر در آن قرار داشته‌اند، با توجیهی قابل قبول تردید تپه مدرسه (۳۸)، مطرح کرده‌اند. ولی در قبول این مطلب که این بناها با شادیاخ یکی بوده‌اند، باید تردید داشت. این نظر که کاخهای شادیاخ با دیوانخانه مرکز شهر (حدود میدان الحسین) یکی میباشد اشتباهیست که در منابع ثانویه رایج است و نمایانگر کمیود اطلاعات اولیه درباره شهر است.

محوطه‌های سبزپوشان و مدرسه، هر دو پیش از نیمه‌قرن هشتم، یعنی قبل از آنکه طاهریان به نیشابور آیند و شادیاخ را عمران کنند، آبادان و معتبر بوده، اما کنی بودند خارج از شهر.

مضافاً آنکه، هر دو محوطه، احتمالاً در اوائل قرن یازدهم و قطعاً در پایان قرن دوازدهم، و پیش از حمله‌های مغول کاملاً متروک بوده‌اند. دلائلی که برای اثبات این مدعی آورده میشود اثرات زلزله ۱۱۴۵ و حملات ترکان غز میباشد. بهر صورت، اگر این بناها در شادیاخ می‌بودند، لزوماً "میاید شواهدی از کارهای مسعود غزنوی و آلب ارسلان در آن دیده میشود. یعنی درست پس از حوادث نیمه قرن دوازدهم است که این محوطه‌ها میتوانسته مسکون شده باشد، زمانیکه محله بعنوان مرکز جمعیت شهر بار دیگر، پیش از حمله مغول، رونقی نسبی پیدا کرد. گرچه نمیتوان ادعا کرد که برای مشخص کردن موقعیت محله‌ای براساس دو محوطه کوچک شهری شواهدی بدست آورد ولی بعنوان دلیلی بر این ادعا که شادیاخ در این محل نبوده است و در مکانی غربی تر قرار داشته میتواند شاهدهی باشد.

تعیین دوره‌های اسکان در مناطق مختلف شهر نیشابور غالباً از طریق سکه‌ها و سفالینه‌هاییکه در آن یافت شده تعیین میگردند. اغلب سکه‌ها مربوط به دوره نکش و محمدخوارزمشاه است که در ساختمانهای واقع در شمال، کمی در شرق بقعه‌ها مزاده محروق و بعضاً در تپه سبزپوشان و تپه مدرسه بدست آمده‌اند (۳۹). برخلاف اظهار نظر قبلی، این امر خود میتواند متضمن این واقعیت باشد که شادیاخ پیش و بعد از سال ۶۰۵ / ۱۲۰۹ در واقع در این محوطه مرکزی بوده است. وجود سکه‌های خوارزمشاهی در تپه سبزپوشان و تپه مدرسه نمیتواند آنچنان حائز اهمیت باشد که نظریه متروک بودن آنرا در این محیط رد کند ولی یافت شدن سکه‌هایی در محوطه‌های شمالی تر آن بنام فلکی (پنج سکه) شاخ جنوبی (۲۵ سکه) و در گمانه‌ای در نزدیکی آن (۲۵ سکه)

بنظر میرسد میتواند شواهد روشنی بر مسکون بودن این محوطه‌ها حداقل تا حمله مغولها و پیش از آن، باشد.

مسئله دیگری که مطرح است اینست که تلاش در این امر وجود دارد که محوطه محصور واقع در غرب مزار اما مزاده محروق را بعنوان همان شادیاخ پیش از دوران مغول تعیین کند. مساحت این محوطه (توسط بولیت ۱۹۷۶ صفحات ۸۵، ۸۹، یکصد و بیست و پنج هکتار تعیین شده است) که حدود همان مساحتیست که مستوفی از شادیاخ اصلی ذکر میکند (محیط ۶۹۰۰ گام، در صورتیکه هر گام را نیم متر بگیریم، مساحتی برابر یک کیلو متر مربع یا یکصد هکتار بدست میدهد) و بنظر میرسد که شهر در پایان دوره خوارزمشاهیان از همین مرکز کوچک گسترش یافته است؛ همانگونه که مشاهده کرده‌ایم حصارهای شهر بمناسبت‌های مختلف حتی کمی پیش از حملات مغول بازسازی شده است (۴۰) بهر صورت محوطه‌های مربوط به دوره خوارزمشاهیان و واقع در شاخ جنوبی، خارج از پیرامون محوطه مورد بحث قرار دارد. این ایراد فی نفسه نمیتواند موضوع مهمی تلقی گردد، چه بستگی باین دارد که تا چه حد محدوده‌ایرا که حصارها شکل میدادند جدی پنداشته شود. باین امر نیز باید توجه داشت که اطلاعات بدست آمده از حفاریها یک جانبه است، چه تنها در محوطه شرقی اما مزاده محروق است که تا حدی کاوشها انجام شده است. در حالیکه کاوشهای پراکنده اطراف شهر کهنه، واقع در شمال شرقی محوطه شادیاخ، نشان میدهد که در واقع این محوطه در پایان قرن دوازدهم محوطه‌ای متروک و در خارج از شهر بوده است (۴۱). ضمناً هیچگونه کاوشی در محدوده بلا فصل غربی شادیاخ صورت نگرفته است. از اینرو شاخ جنوبی میتوانسته است بخش شرقی شادیاخ (نزدیک محلی که بولیت معتقد است که محله در قرن دهم قرار داشته است) بوده باشد، در نقطه‌ایکه، همانگونه که قبلاً گفتیم، رویهم‌رفتگی قابل ملاحظه‌ای با شهر سابق نیشابور وجود داشته است. با توجه

با اینکه پس از سال ۱۲۲۱ جاحاشی‌های متعددی را میتوان برای شهر نیشابور تصور کرد، بنظر غیر معقول می‌آید که خواهیم نظریه دیگری را در خصوص محدوده شادیاخ بررسی کنیم.

ویلکینسون (۱۹۷۵: XXVII) میگوید که هیچ‌کاشی در ویرانه‌های مربوط به بعد از مغول صورت نگرفته است. و هیچگونه شواهدی از مسکونی بودن محوطه‌های اطراف مرکز قدیمی شهر نیافته است. یک یا دو استثنا قابل توجه مربوط به تپه‌هایی میشود که در ارتباط با دوره خوارزمشاهیان میباشد. سکه‌های مغولی و سفالینه‌هایی در فلکی، شاخ جنوبی و جنوب شرقی آن یافت شده است. شواهدی دال بر این معنی که ساختمانهای تپه دهکده و بناهای عمده تپه مدرسه حتی بعد از حملات مغول مورد مصرف بوده اند وجود دارد (۴۲). این اطلاعات نیز بنوبه خود نشانگر نتایج یک جانبه فعالیت‌های محدود کاوشگران است و معلوم نیست که چه وزنی باید آن داده شود. بولیت (۱۹۷۶: ۸۵) و جکسون (۴۳) معتقدند که فقدان ویرانه‌ها در داخل محصوره (شادیاخ) نشانگر این واقعیت است که محوطه متروک مانده است، ولی خیلی عجیب است که، اگر مغولها تمام ساختمانهای شادیاخ را ویران کرده باشند، چگونه است که حصار آنرا نیز با خاک یکسان نکرده‌اند. مضافاً اینکه این مطلب می‌باید مدنظر قرار گیرد، که اگر محوطه محصور متروک مانده باشد، ما باید در جای دیگر بدنبال محوطه‌ای باشیم که بناهای شهر را از قرن سیزدهم باین طرف بتوانیم با آن در ارتباط بدانیم.

هیچ محوطه مناسبی را در این رابطه سراغ نداریم. و واضح است که با توجه بشواهدیکه در دسترس است جور کردن محوطه‌هایی اطراف این پوسته (حصار) خالی (میان تهی) که هم معرف شهر دوره پس از مغول و هم شادیاخ خوارزمشاهیان باشد نامتوقع است. تنها محلی که تا حدی میتوان بدوره پس از مغول نسبت داد، مقبره عطار است، که بر اساس گفته دولت‌شاه (صفحه ۱۸۹)

خارج از شادیاخ و در محلی موسوم به شهر بازرگان بنا شده است. بقعه حاضر توسط امیر علی شیر نوایی در سال ۸۹۱ / ۱۴۸۶، و احتمالاً در حاکم جنوبی محصوره شادیاخ، ساخته شده است (شکل ۱).

با توجه با اینکه هیچ نشانه‌ای از شهر بازرگان بدست نیامده است، و هیچ خبری از موقعیت اصلی آن موجود نیست، از اینرو درباره کل این معما، هر یک بدلخواه عمل میکند. مضافاً، آنکه چون روشن نیست که اشاره دولت‌شاه به موقعیت مزار عطار مربوط به زمان خود او (اواخر قرن پانزدهم) و یا زمان فوت عطار، که درباره آن تاریخهای متفاوتی ذکر میشود، میباشد، حتی تعیین تاریخی که مورد نظر است مشکل میباشد، لذا آنرا میتوان به تاریخ قبل یا بعد از غارت مغول نسبت داد (۴۴).

بدون آنکه تاریخی از حصار داشته باشیم نامعقول است که درباره عمر آن اظهار نظر کنیم. ضمناً چنین اظهار نظر میشود که شهر، پس از حمله مغول، حدوداً همان موقعیت شهر پیش از مغول را در جنوب شرقی رشته تپه‌ها اشغال میکرده است. دلیل بر این مدعی اینست که غالباً در توصیف‌هایی که درباره زلزله ارائه میشود نام شهر با شادیاخ مترادفاً ذکر شده است. پس از این بحث غیر قطعی، که پیش از بیان حوادث ارائه شد، اینک باید به وقایع ناگوار پوشیده بر ما بازگردیم.

۴

در خاطره انسانهای معاصر، حملات مغول پیش از هربلای آسمانی وحشتناک و مصیبت‌بار بود. در روز یکشنبه، مصادف با پانزدهم صفر ۶۱۸ / دهم آوریل ۱۲۲۱، پس از سه روز جنگ سخت، شادیاخ بدست مغولها، تحت فرماندهی تولی خان، افتاد.

کشتار بی‌رحمانه ساکنین تا صبحگاه چهارشنبه ادامه داشت، چهارصد تن صنعتگر به تنهایی از پا درآمدند. همه ساختمانها با خاک یکسان گشتند، شهر را برای مدت یک هفته آب انداخته،

به خیش بستند . میزان تلفات رقم باور نکردنی یک میلیون و هفتصد و چهل و هفت هزار گزارش شده است (۴۵) بنا به گفته تساوی ، اکثر اینان قربانی عملیات تسطیح شهر شدند ، چه ایشان برای گریز از مرگ به آب انبارها و قنات‌ها پناه بردند ، و بدینسان آرامگاه سرد و مرطوبشان شد . پنج سال بعد یاقوت ، چنین میگوید (III ، ۲۳۱) : " مغولان حتی یک دیوار را برپایه‌ی نگذارند ، و اینک تا آنجا که خبر دارم . شهر به تل ویرانای تبدیل شده ، که دیدن آن باعث جاری شدن اشک بدیدگان حیرت زده و بر افروختن آتش در دلها میشود ."

بنظر میآید که یکی از قربانیان سرشناس واقعه فریدالدین عطار (متوفی ۶۱۹ / ۱۲۲۲؟) بوده است . تاریخهای متفاوتی برای فوت او توسط دولت‌شاه ذکر گردیده ، که تاریخ دهم جمادی الثانی ۶۲۷ / ۲۶ آوریل ۱۲۳۰ ، از نظر او بیش از همه رجحان دارد ، و آن هنگامی بود که عطار تصور می‌رود در یکی از یورش‌های مغولان به قتل رسیده باشد . بنا به گفته دولت‌شاه سه سال پس از کشته شدن شیخ ، شادباخ ویران شد (صفحه ۱۸۷) . سپس ماده تاریخی را از خط سوم رباعی عزیزی بشرح زیر نقل میکند :

" و آن زلزله بار دوم ششصد و سی (۲)

اگرچه لشکریان مغول به فرماندهی جورماغون در پایان سال ۶۲۷ / ۱۲۳۰ از خراسان عبور کرد ، ولی نشانه‌ای در دست نیست که نیشابور را غارت کرده باشد (۴۶) . نه تنها این تاریخ مرگ عطار غیرمتمم است و نمیتواند اطلاع مفیدی درباره تاریخ حدوث زلزله باشد ، بلکه همین شعر بشکلی متفاوت توسط مورخین قابل اعتمادتری نقل گردیده است ، که سال ۶۶۶ هجری را ذکر میکنند (۴۷) . و از وقوع زلزله در این تاریخ هیچ مدرکی نیست ، از اینرو بیان دولت‌شاه میتواند نادیده گرفته شود .

در سال ۶۶۹ / ۱۲۵۱ ، پس از مرگ شیخ سعدالدین حموی وقوع زلزله‌ای دیگر در نیشابور گزارش شده است ، در جریان این زلزله شادباخ کاملاً ویران شد (فصیح ، II ، ۳۱۹) .

گزارش فصیح از چند نقطه نظر مشابه گزارش دولت‌شاه است . اول آنکه بوسیله کسی دیگر تأیید نشده است . دیگر آنکه حدوث واقعه را در رابطه با مرگ شخصیتی مقدس محلی آورده است . فصیح تاریخ ۶۵۰ و ۶۶۵ را برای فوت سعدالدین ذکر میکند (۴۸) . گر چه ممکنست این بنوبه خود اشاره‌ای بزلزله ۶۶۶ (۶۶۹) باشد ، گزارش فصیح کمتر از گزارش دولت‌شاه مورد تردید است و احتمال اینکه نظر او صحیح باشد بیشتر است .

تاریخ نیشابور در این دوره تاریک است . بر اساس گفته جوینی (II ، ۲۲۳) شهرهای شمال غربی ، اسفراین ، جوین و جاجرم سریعتر از نیشابور سر از بالین آسیب‌های زلزله برداشتند و بر خلاف نیشابور پس از این در رابطه با پرداخت مالیات توسط عمال شرف‌الدین یاد شده‌اند . که خود تداعی کننده این امر است که این شهرها از ترقی نسبی برخوردار بوده‌اند (۴۹) .

درباره تاریخ زلزله بزرگی که بعداً " حادث گردیده‌هاله‌ای از ابهام فرا گرفته است . همانگونه که قبلاً " ملاحظه شد ، خلیفه (صفحه ۱۴۷) با استناد به رباعی عزیزی و نیز بگفته شیروانی (صفحه ۳۷۴) " دومین " زلزله نیشابور در سال ۶۶۶ هجری بود . خلیفه میافزاید که حادثه در جمعه شبی رخ داد و تنها هفتاد نفر زنده ماندند . فصیح (II ، ۳۳۷) نیز سال ۶۶۶ هجری را ذکر میکند و میگوید که در همین سال زلزله دیگری در نیشابور رخ داد که در این باره باعث ویرانی کامل شهر شد ، بطوریکه جز توده‌های شنی چیزی باقی نماند . بدنبال این مطلب ، فصیح میافزاید که آباقاخان در سال ۶۶۹ دستور بازسازی نیشابور را بوزیر داد (II ، ۳۴۰) . بهر صورت مورخین متقدم اشاره بر این امر دارند که خود زلزله در سال ۶۶۹ اتفاق افتاد . رشیدالدین میگوید که در صبحگاه نوزدهم صفر ۶۶۹ هجری (۷ اکتبر ۱۲۷۰) ، زلزله‌ای تکان شدیدی را در نیشابور باعث شد . و پس از آن هر ساعت لرزشها برای مدت دو هفته متوالی احساس میشد . او میگوید ، که در جای دیگر ، حادثه در شب

اتفاق افتاد ، به نیشابور و تعدادی از دهات آسیب رساند ، دیوارها تا بدان حد ویران شدند که برای آشیانه پرندهای نیز جایی نداشت . نیمی از مناره مسجد جامع بسان تیری پرتاب شد .
سوی مردمان فقیر (غربا) روستاها که کسی از آنان اطلاع ندارد حدود ده هزار نفر افراد مرده (متمولین) از بین رفتند . اوامری صادر شد که شهردر نزدیکی ویرانیها دوباره ساخته شود (۵۰) .
مستوفی (گزیده ، ۴۹۴) میگوید که ۶۴ سال پس از زلزله سال ۶۰۵ یعنی در سال ۶۶۹ ، شهر شادباخ ویران گشت و نیشابور در نقطه‌ای دیگر دوباره ساخته شد . در جایی دیگر مستوفی تاریخ ویرانی شادباخ را ۶۷۹ هجری (نزهت القلوب ، صفحه ۱۴۸) ذکر میکند .

از اینرو در مورد تاریخ وقوع این زلزله‌سالیهای متفاوتی ، ۶۶۶ / ۱۲۶۸ ، ۶۶۹ / ۱۲۷۰ و ۶۷۹ / ۱۲۸۰ ، ذکر شده است که گاه به تنهایی و یا با یکدیگر در منابع درجه دوم (۵۱) راه یافته‌اند . از بین دو تاریخی که توسط مستوفی ارائه شده است واضح است که سال ۶۶۹ رحمان دارد و سال ۶۷۹ هجری را الغزش قلم باید تلقی کرد . بهر صورت جالب توجه است که مشاهده میشود تلاش در بهم پیوند دادن این دو تاریخ وجود دارد .
شیندلر (صفحه ۵۹۰) با پیروی از صنیع الدوله (مطلع ، ۶۸) میگوید که بخشی از نیشابور در سال ۱۲۶۹ (مطلع : ۶۶۹ هجری) در یکی از حملات مغول به سرکردگی مرغاثول ویران گشت و مابقی آنرا زلزله‌ای در سال ۱۲۸۰ (مطلع : ۶۷۹ هجری) پایان داد . این مطلب صحیح نیست ، چرا که تاریخ ۱۲۸۰ / ۶۷۹ ساختگی میباشد چون بر اساس گفته رشید الدین (II ، ۷۵۴) حمله مرغاثول در تاریخ دوشنبه ۲۶ رمضان ۶۶۸ (۱۲۷۰ هـ) بود . و این حمله میتوانسته است پس از زلزله‌ای در سال ۶۶۶ و یا پنج ماه پیش از زلزله‌ای در سال ۶۶۹ هجری بوده باشد .
اشاره جداگانه‌ای از وقوع زلزله پس از حمله مرغاثول در شعری از پورسها جامی شاعر معاصر بشرح زیر میتوان یافت (۵۲) .

سه سالست که شهر به مصیبتها دچار شده است
این همه بدبختی بر اثر بدچشمی است
نظیر جنگ ، غارت و چپاول و حمله مرغاثول
نظیر زخمهای وارده از ملخ و درندگان و مرگ از وبا
بلای زلزله این همه مصیبت را پیشی گرفت .
در جهان بی رحمی و تعدی برخاسته است (۵۳) .

از آنجا که فصیح برای تصویر گزارش خود از زلزله (سال ۶۶۶) و بازسازی شهر (در سال ۶۶۹ هجری) از شعر پورسها زیاد یاد کرده ، اهمیت خاصی می‌یابد (۵۴) . تاریخیکه برای بازسازی شهر ارائه شده عبارتست از آخر ماه رمضان ۶۶۹ (اوائل مه ۱۲۷۱) . تاریخیکه بطور اخص از آن یاد شده و احتمال دارد که همان تاریخی باشد که شعر در آن سروده شده است . اشاره به سایر بلاها در سه سال قبل آن (یعنی از سال ۶۶۶) بدان مفهوم نیست که در سال ۶۶۶ زلزله‌ای رخ داده است ، ولی میتواند توجیهی باشد بر اینکه چرا این تاریخ توسط مورخین بعدی در دوره تیموریان پذیرفته شده است . شعر عزیزی ، که مربوط به همین زمانست ، بدون تأیید آن توسط سایر منابع ، چندان منبع قابل اعتمادی نیست . از سوئی خلیفه ممکنست شیفته توازن سطحی و زیبای عدد ۶۶۶ با ۵۵۵ شده باشد که دومی را تاریخ حدوث اولین زمین لرزه در نظر گرفته است . این واقعیت که روز وقوع حادثه در هر دو گزارش رشیدالدین مغایر با روزیست که زلزله رخ داده کافی نیست که تأییدی را که از گزارش خلیفه در خصوص حدوث زلزله در جمعه شب شده است بپذیریم (۵۵)
گرچه این نظریه را با قاطعیت نمیتوان رد کرد ، بنظر میرسد که با احتمال زیاد دو زلزله شدید در سالهای ۶۶۶ ، ۶۶۹ رخ داده است ، و با توجه به بحث قبلی بهرحال سال ۶۶۹ / ۱۲۷۰ را میتوان بعنوان تاریخی پذیرفت که در آن ویرانی نهایی شادباخ بعنوان مرکز اصلی جمعیت ، تحقق پذیرفته است .

اینک اجباراً" به مسئله موقعیت بعدی شهر نیشابور باز میگردیم. تمام مورخین براین عقیده اند که شهر جدید در محلی دیگر بنا گردید (۵۶). اطلاعاتی که در این مورد موجود است بسیار ناچیز و حتی بمراتب کمتر از موارد قبل است. ویلکینسون (۸: ۱۹۳۷) بنظر میرسد که احتمال میدهد شهر در همان محلی ساخته شده باشد که امروزه قرار دارد. وی در محوطه مرکزی ویرانه‌ها هیچ اثری از سکونت را که پس از پایان قرن سیزدهم باشد نیافته است (۵۷). او تپه‌ای را بنام اسکندر، حدود یک میلی شرق شهر امروزی، نشان میدهد، که بنظر او محوطه قرن چهارده می‌باشد (XXIX, ۱۹۷۵). شکل ۱ را ملاحظه کنید)، با این استنباط که نیشابور در این محل قرار داشته است. صرف نظر از وجود شواهد باستانشناسی (یا عدم وجود آن) تصور می‌رود که نظر ویلکینسون منعکس کننده اظهار مستوفی است که میگوید نیشابور جدید پایتخت حالیه خراسان است (یعنی حدود سال ۱۳۴۰). این شهر در جانب قبلی (جنوب غربی) رو به کوهپایه‌ها بود و طول دیوارهای پیرامون آن، مانند شالوده اصلی ساسانی، بالغ بر پانزده هزار گام میشد (۵۸). آب آن از قنات و چشمه‌های ضیاع (املاک روستائی) تامین میشد که از وسط شهر و زیر خانه‌ها عبور میکرد (۵۹). رودخانه نیز از ارتفاعات دو فرسنگی شمال شرقی شهر سرازیر شده، در مسیر خود چرخ چهل آسیاب را میچرخاند. بنظر می‌آید که اوضاع تفاوت زیادی با قرن دهم نکرده است، زمانیکه قنات‌ها پس از عبور از شهر مزارع (ضیاع) آنسوی آنرا آبیاری میکرد، رودخانه‌ای نیز از بوشتاقان، یک فرسنگی شهر، جریان یافته، در راه خود چرخ هفتاد آسیاب را میچرخاند (۶۰).

مستوفی (نزهت القلوب، صفحه ۲۲۷) رودخانه بوشتاقان را چنین توصیف میکند که از چشمه سبز، در پاچه‌ای واقع در پنج فرسنگی نیشابور، سرچشمه میگیرد. رودخانه بیش از آنکه

آبش مستهلک گردد، چهار فرسنگ بسوی شهر جریان می‌یابد قاعدتاً" باید تصور کرد که این همان رودخانه‌ایست که توسط مقدسی ذکر شده است. مقدسی میگوید که روستای بوشتاقان در ناحیه‌ای از نیشابور بنام مازول قرار دارد (صفحه ۳۱۷). فواصل و جهت‌هایی که توسط مستوفی برای شهر ارائه شده، به اندازه کافی دقیق میباشد که براساس آن بتوان موقعیت طبیعی شهر قرن چهاردهمی نیشابور را تعیین کرد. چندین نهر آب توصیف شده است ولی معلوم نیست کدامیک در واقع در شهر جریان داشته است. ابن بطوطه، که نیشابور را در اوائل سال ۱۳۳۳ بازدید کرده است، آنرا بعلت وجود باغ‌های فراوان میوه و نهرهای آبش، دمشق کوچک مینماید (۶۱). از سوئی دیگر، مشخص نیست که کدامیک از نهرهایی که از مزارع واقع بر ویرانه‌ها در شرق و جنوب شهر امروزی میگذرد، و تنها بطور فصلی آب در آنان جریان دارد، میتواند قابل تطبیق با نهرهایی باشد که در منابع تاریخی از آن یاد شده است. واتسون، درگازیتینو اوف پرشیا (صفحه ۵۸۵)، نهر بوشتاقان را با نهر میرآباد که از ناحیه مازول واقع در شمال نیشابور جریان داشته و از جانب غرب شهر امروزی عبور میکند، منطبق میدانند. این رودخانه که با سرعت زیاد جریان دارد چرخ چند آسیب را میچرخاند (۶۲). نهر میرآباد مهمترین نهری است که از کوه‌های شمال دره نیشابور سرچشمه میگیرد و بر این اساس بنظر میرسد که این تشخیص قابل قبول باشد، ولی این نهر هیچگونه ارتباطی با شبکه نهرهایی که در محوطه ویرانه‌های شهر قدیم (قرون وسطائی) نیشابور جاریست ندارد. رودخانه دیگری از کوه‌های واقع در شمال شرقی شهر کهنه، بمحازات جانب شرقی ناحیه مازول، جاری شده از نزدیکی روستائی بنام فوشینجان، که قابل تطبیق با روستای بوشتاقان میباشد، عبور میکند (۶۳). هر یک از این نهرها میتواند "آن رودخانه" منظور نظر مستوفی باشد، ارتباط آن با شهر قرن چهاردهمی مبهم باقی می‌ماند، بطور کلی، گزارش اوالقاندنه

حرکت شهر بجانب شمالی ویرانه ها و نزدیکتر بکوهها میباشد از سوئی دیگر، تشابه آشکار موقعیتی که اوتشریح میکند با موقعیت قرون دهم و یازدهم شهر، این امر را القا میکند که موقعیت جدید شهر و قدیم آن یکی بوده است. البته فقدان شواهد باستانشناسی خلاف این امر را ثابت میکند، و بیشتر اینطور بنظر میآید که مستوفی بیان خود را از جغرافی نویسان عرب قبل از خود بعاریت گرفته باشد تا اینکه بیانی معاصر و مربوط به خودش. با این وصف، جکسون (صفحه ۲۵۶) و سایکس (صفحه ۱۵۶) هر دو معتقدند که پس از زلزله، محل قبلی شهر (یعنی آن شهریکه توسط غزها در نیمه قرن دوازدهم ویران گشت) دوباره انتخاب گردید. جکسون با عبارتی الهام بخش میافزاید که "قلب نیشابور بنظر میرسد با زندگی مضاعف به طهش در آمده باشد، و نیروی زندگی در محوطه قدیمی ممکن است که متوقف شده باشد، گر چه فرقی جدی بین نیشابور و شهر اولیه شادیاخ بنظر تاکید بیش از حد بر روی جدائی اولیه آنها خواهد بود. که ظاهرا "این جدائی مربوط باین دوره اخیر می باید باشد. این نظر را جزئیاتی چند در تاریخ نیشابور بعد از ۶۶۹/۱۲۷۰ تأیید میکند. گر چه این جزئیات بطور قطعی موضع آنرا روشن نمی سازد و کماکان موضوع مبهم باقی می ماند. در ذوالقعدة ۶۹۳/اکتبر ۱۲۹۴، غازان که در این زمان تحت فرمانروائی عموی خود کیخاتو خان، حاکم خراسان بود، در رابطه با بعضی قبا مها از دماوند بسوی نیشابور حرکت کرد. او در مویدی که قبلا "در سال ۶۸۸/۱۲۸۹ از آن بعنوان اقامتگاه زمستانی یاد شد، اطراق کرد. مویدی باید در رابطه با الموید آی ابا موسس شادیاخ باشد.

صنيع الدوله (مطلع، III، ۶۸) میگوید که مویدی در شمال شادیاخ قرار داشت. اینکه مویدی کاملا "جدا از نیشابور بوده است. در ادامه گفتار صنيع الدوله آشکار میشود. پس از آنکه توفیقی بر خاموش کردن شورشهای نیشابور بدست نمی آید.

صنيع الدوله میگوید که غازان "از مویدی کوچ فرمود و به حدود نیشابور نزول کرد" و آنرا محاصره کرد. سپس میافزاید که مردم نیشابور به مسجد منیعی پناه بردند، و یا، چنانچه در متن دیگری آمده، مردم به مسجد جامع پناه بردند (رشیدالدین I، ۱-۸۷۰) (۶۴). در صورتیکه این نام (مسجد منیعی) درست باشد، حداقل فرض اینست که نام مسجد قرن یازدهمی یا بر جا بوده است و احتمالا "اشاره ایست بارتباطی که بین شهر دوره ایلخانی و شهر قرن یازدهم نیشابور وجود داشته است. شیندلر بر این نظر است که تاریخ ساختمان شهر (یعنی شهر امروزه؟) را احتمالا "از این زمان می باید دانست. این نظر توسط صنيع الدوله بزرگ شده، چنین میگوید که: پس از زلزله، شهر تا سال ۶۹۵ هجری (کذا) ویران باقی ماند تا اینکه غازان به مویدی آمد و شهر را "در جای عمارتی" که توسط موید در سال ۵۵۸ هجری ایجاد شده بود، ساخت. و چنین فرض میکند که احتمالا "همین شهر امروزی نیشابور باشد. و این تنها اشاره ای است که در منابع ایرانی درباره زمان ساختمان شهر جدید ملاحظه میشود، که البته به کتاب تاریخ رشیدی، یعنی اثر احتمالی رشیدالدین استناد میگردد، که در آن هیچگونه تأییدی درباره این مطلب نیافتم (۶۵). واضح است که شهر کهنه در سال ۶۹۳/۱۲۹۴ بکلی ویران نبوده است و بعید است که رشیدالدین بنیان شهر جدیدی را توسط غازان در صورت انجام آن نادیده گرفته باشد. از سوئی دیگر، موقعیت نیشابور در اواخر دوره ایلخانیان در محلی واقع در شمال و غرب شادیاخ و در فضای مرکزی ویرانهها میتواند تا حد قابل قبول باشد. باتمام این تفصیل باید گفت اطلاعات ما برای حل موضوع مورد بحث کافی نیست.

پس از آن دوره ای حدود یک قرن وجود دارد که درباره نیشابور اطلاعات مختصری در دست است و در آن هیچ گزارشی از وقوع زلزله داده نشده است. کمبود اطلاعات در این دوره

را نمیتوان به فقدان منابع نسبت داد ، چون حوادث خراسان کاملا "تحت تاثیر دوران ناآرامی طولانی قرار میگیرد که باحمله مغولان آغاز میشود ، و با مرگ ابوسعید آخرین ایلخانیان در نوامبر ۱۳۳۵ باوج خود میرسد . در واقع وقایع نویسان بیشتر بر تحولات سیاسی تکیه دارند تا موضوعهای محلی ، و درباره نیشابور پس از این بطوطه (۱۳۳۳) و مستوفی (۱۳۴۰) هیچ توصیف دیگری نداریم . ولی پس از آن تاریخ شهردار ارتباط نزدیکی با جریان دودمان سربداران قرار میگیرد . ولی علی رغم تنزل فاحش اهمیت آن ، در موقعیتی قرار گرفته بود که اگر زلزله مخربی در آن رخ میداد بدان توجه میشد . در واقع زلزله‌هایی درخواف در تاریخ چهاردهم ربیع الاول ۷۳۷ / ۲۱ اکتبر ۱۳۳۶ و در هرات در تاریخ ششم جمادی الاول ۷۶۵ / دهم فوریه ۱۳۶۴ توسط فصیح (III ، ۳۰ - ۵۲ ، ۹۶) (۶۶) گزارش شده است . پس از سال ۷۸۴ / ۱۳۸۲ ، تسلط سربداران بر نیشابور تحت الشعاع فرمانروائی تیموریان قرار گرفت (۶۷) .

۶

براساس گفته حافظ ابرو (صفحه ۶۴) ، پس از واقعه‌ای که در زمان سلطنت آباقاخان رخ داد ، بار دیگر زلزله شدیدی در دوران " دولت " امیر صاحب قران (یعنی تیمور) حادث شد . این حادثه باید همان باشد که توسط المقریزی ، مورخ مصری ، توصیف شده است . او میگوید که در صفر ۷۹۱ / فوریه ۱۳۸۹ باد شدیدی بر روی شهر نیشابور با چنان شدتی وزیدن گرفت که زمین تکان خورد . بدنبال آن زلزله وحشتناکی با چنان تکانی رخ داد که انسانها و اشیاء را بهوا پرتاب کرد . تکان بنوبه خود به خانه ها ، بازارها ، مدرسه ها و ساختمانهای اطراف آنها آسیب رساند . این لرزشها تا سحرگاه روز چهارم آرام گرفت و آسودگی خاطر مردم را فراهم شد . بهر صورت وزش باد ادامه داشت تا اینکه تکان دیگری بدنبال داشت که از تمام تکانهای قبلی قوی تر بود . این تکان شهر را زیرورو

کرده ، آنرا ویران ساخت ، جز تعداد انگشت شماری از اهالی همگی را نابود کرد . آنها که زیر آوارها گرفتار شده بودند هلاک شده و آنان که روی آوارها مانده بودند رهایی یافتند . اثرات زلزله تنها به خود شهر محدود نشد : روستایی تماما " بر روی روستایی دیگر تغییر مکان داده و از آن هیچ اثری باقی نماند . بیان این واقعه نشان از لغزش زمین در اثر تکان زمین میباشد روستای مورد نظر احتمالا " در دامنه کوههای واقع در جانب شرقی شهر ، جائیکه دشت تنگ تر میشود ، واقع بوده است . تکان اصلی فوق العاده شدید بوده است و باعث ویرانیهای ناگهانی شده است . این واقعت را داستانهای المقریزی در حین وقوع زلزله تحت عنوان " اشیاء عجیب " ذکر میکند میتوان دریافت ، قبلا " ، زنی را در حمام مرده یافتند که لقمه در دهان داشت و پائی در دهانه حمام ، و دیگری در حین ورود بآن . المقریزی گفتار خود را باین مطلب خاتمه میدهد که در میان مردم شهر نیشابور چنین شهرت داشت که شهرشان در هفت حادثه زلزله ویران شده است ، ولی این یکی از همه بدتر بود و شهر را کاملا " ویران کرد (۶۸) . گزارش المقریزی با اختصار کامل ، توسط السیوطی تکرار شده است (۶۹) .

باتوجه باینکه تواریخ متعدد ایرانی در این زمینه بطور عجیبی درباره این حادثه سکوت اختیار کرده اند ، گزارش تفصیلی المقریزی حائز اهمیت بسیار است . اگر اشاره مختصر حافظ ابرو بوقوع زلزله در این زمان نبود ، میشد تصور کرد که مورخین مصری از زلزله مشابهی یاد میکنند که شانزده سال پس از آن رخ داد ، که اتفاقا " از آن هیچ ذکری بمیان نمیآوردند . بهر صورت گزارش المقریزی از اصالت برخوردار بوده و هیچگونه شکی درباره آن نیست ، تنها اطلاع از این امر که چگونه این اخبار به مصر رسیده است جالب توجه است .

براساس گفته حافظ ابرو (صفحه ۶۴) در سال ۱۴۰۵ / ۸۰۸ یکسال پس از به تخت نشستن شاهرخ بن تیمور ، زلزله عظیم

دیگری در نیشابور رخ داد، که همراه با تکان شدید در زمین بود (۷۰) چنین بنظر میآید که گویی تمام مقاطع زمین وارونه شده و دولا شده باشد. زمین با جنبش های زیاد تکان خورد و درون خود را به بیرون ریخت (اخرجت الارض اثقالها)، این لرزشها برای مدت چند روز ادامه یافت و هراس عظیمی را سبب شد. غالب مردم زیر آوار گرفتار شدند، ولی آنها که در مزارع بودند از مرگ رهایی یافتند. حافظ ابرو سپس شعری را از لطف الله نیشابوری درباره زلزله نقل میکند، که در آن از هلاکت سی هزار تن یاد کرده و هیچ بنائی را پابرجا نیافته است (۷۱). فصیح، که او نیز چند بیت شعر متفاوت را از لطف الله (۱۱۱، ۱۶۰) نقل میکند، میگوید زلزله شهر نیشابور را زیرورو کرد. این ابیات شعر، که بدون ذکر منبع، توسط خلیفه (صفحه ۱۲۲) در رابطه با زلزله (جعلی) سال ۵۵۵ هجری نقل شده بشرح زیر است:

در شهری که نمازهای واجب داوطلبانه برگزار میشد .
 در جماعتیکه مردمش بسان کاروانیان بودند .
 بزیر افکنده شد هنگامیکه زمینش را زمین لرزه جنباند .
 در یک یا دو لحظه ، بالاترین مکانش پائین ترین شد .
 تاریخ دقیق وقوع زلزله توسط خلیفه (صفحه ۱۴۷) ارائه میشود ، او میگوید که شهر سوم نیشابور در یکشنبه ، سی ام جمادی الاول ۸۰۸ / ۲۳ نوامبر ۱۴۰۵ ویران گشت . خلیفه همچنین به رباعی عزیزی که وقوع سومین زلزله را در ۸۰۸ هجری ذکر میکند ، اشاره مینماید . بهمان شکلی که توسط دولت شاه (صفحه ۱۸۲) و شیروانی (صفحه ۳۷۴) آورده شده است . عقیده عمومی بر اینستکه نیشابور ، پس از زلزله ، در همان جایی بازسازی شد که هم امروز مستقر است ، یعنی در فاصله حدود پنج کیلومتری شمال غربی مرکز رسته ویرانه ها . (۷۲) کتیبه های در ایوان جنوبی مسجد جامع ، ساختمان آنرا در سال ۸۹۹ / ۱۴۹۴ ذکر میکند ، که اولین مدرکی است بر وجود شهر

امروزی (۷۳) . از این تاریخ منابع متقدم دگری بمیان نمیآورند . حافظ ابرو میگوید که پس از زلزله ، سپاس سخاوت و کرم شاه رخ را ، که شهر دوباره ساخته شد و رو به ترقی گذارد ، اهمیت آن فزونی گرفت ، بازارهای آن توسعه یافت ، و اماکن مذهبی آن دوباره رونق گرفت . این واقعیت که منابع تیموری میگویند که شهر " سوم " در سال ۸۰۸ ویران گشت . متضمن این مطلب است که شهر " چهارم " پس از آن ساخته شد ، ولی چون از ویرانی و بازسازی آن در سال ۷۹۱ هجری یاد نمیکنند ، نمیتوان گفت که ایشان در جریان کامل وقایع بوده اند . المقریزی میگوید که چند ماه (شق دیگر ، یک ماه) پس از زلزله ۷۹۱ / ۱۳۸۹ ، مردمی که باقی مانده بودند چند بنائی " در نزدیکی شهری که ویران شده بود " ایجاد کرده ، سقفها را با چادرو تیر چوبی بر پا ساختند ، این بیان روشن تر از گزارش حادثه ۸۰۸ / ۱۴۰۵ گویای تغییر مکان شهر میباشد ، که از آن صرفاً " چنین استنباط میشود که نیشابور بازسازی شده است . بهر حال بعلت فقدان مدارک کافی ، موضوع بحث مفتوح باقی میماند . شهر نیشابور که در سال ۸۰۸ / ۱۴۰۵ ویران شده بود کمی پیش ، در ۲۶ ژوئیه ۱۴۰۴ توسط کلاویخو در سفرش به سمرقند بازدید شده است . او شهر را رو بترقی و پر جمعیت یافته بود ، شهر بزرگ و گسترده ای که تمام ناحیه آن متراکم از جمعیت بود (۷۴) . از اینرو بسختی میتوان رقم سی هزار نفری را که لطف الله از مرگ و میر حاصل از زلزله ذکر میکند ، قبول کرد .

کلاویخو جزئیاتی را ارائه نمیدهد که از طریق آن بتوان موقعیت شهر را ، فی المثل در رابطه با ویرانه های خارج از آن و مربوط به شهرهای قبلی ، دریافت . شاید این خود دلیلی بر این امر باشد که شهرتا پس از زلزله ۱۴۰۵ در محل ویرانه های فعلی قرار داشته است .

علی رغم گزافه گویی حافظ ابرو درباره شاه رخ ، نیشابور

از نظر سیاسی، توسط هرات، کاملاً در کسوف قرار گرفت، و شهری بی‌اهمیت باقی ماند. در حالیکه نزدیکترین شهر شرقی همسایه‌اش، مشهد، بخاطر اهمیت مذهبی‌اش، مرکز فعالیت تجاری و سیاسی خراسان گشت. برای مدتی بیش از دو قرن و نیم اشاره‌ای بوقوع زلزله در نیشابور نیست، و این‌نه بخاطر بی‌اهمیت بودن شهر در این دوره است. چه گزارش‌هایی از جزئیات وقوع زلزله در گرگان در قرن پانزدهم و نیز تکان‌های شدیدی در کوهستان، واقع در جنوب نیشابور، در قرن پانزدهم، شانزدهم و هفدهم باقی مانده است (۷۵). با توجه باینکه هیچیک از این نقاط بیش از دره نیشابور مورد تردد نبوده و از اهمیتی بیش از آن برخوردار نبوده است. بنظر میرسد که منطقه نیشابور از نقطه نظر زلزله خیزی در این دوره آرام بوده است.

۷

تنها زلزله با اهمیتی که بین آغاز قرن پانزدهم و زمان حاضر در نیشابور گزارش شده است، زمین لرزه ایستکه توسط سیاح فرانسوی ژان شاردن ذکر گردیده است. او میگوید که دو پیک در تاریخ ۱۱ اوت ۱۶۷۳ به اصفهان اجائی که او اقامت داشت) با این خبر بد وارد شدند که دو سوم مشهد، پایتخت خراسان، نیمی از نیشابور و شهر کوچکی نزدیک نیشابور بوسیله زلزله زیر و رو شده‌اند. گنبد امام رضا (ع) سقوط کرد، ولی به بقیه ساختمان صدمه زیادی نرسیده است. شاه ماورینی به منطقه اعزام داشت (۷۶). تاریخ زلزله، توسط صنیع الدوله پانزدهم ربیع الثانی ۱۰۸۴ / ۴۰ ژوئیه ۱۶۷۳ ذکر شده است. خانه های زیادی در مشهد و بازارها ویران گشت، و تعدادی حدود چهار هزار نفر بهلاکت رسیدند، در نیشابور، که بخشی از آن ویران شده بود، ۱۶۰۰ نابود شدند (منتظم، ۱۱، ۱۲ - ۲۱۱).

جزئیات بیشتری درباره اثرات مخرب زلزله در نیشابور

در دست نیست. ولی خرابیهای گسترده مشهد در کتیبه‌های بشماره‌ای که در شهر وجود دارد آشکار میشود، که یادآور کارهای مرمتی است که در خلال چند سال پس از آن در بناهای معظم آن صورت گرفته‌است، که از آن میان گنبد حرم شریف، مسجد گوهر شاد، و چند مدرسه در بازار را میتوان ذکر کرد (۷۷). شهر کوچکی که از آن یاد شده است، احتمالاً " در فاصله بین مشهد و نیشابور قرار داشته‌است. در این رابطه اشاره به بازسازی زیارتگاه قدمگاه، واقع در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی نیشابور، که در سال ۱۰۹۱ / ۱۶۸۰ توسط شاه سلیمان انجام گرفت، خود گویای این مطلب است که این دهکده مشهور و ساختمان قبلی زیارتگاه آن در جریان همین زلزله بشکل بدی آسیب دیده بوده است. (۷۸)

در آوریل ۱۶۸۷، مشهد (" ماچت، شهری واقع در مرز ایران و هندوستان ") نیز تصور می‌رود که کاملاً توسط زلزله‌ای دیگر آسیب دیده باشد. که در این باره اطلاعاتی در اختیار نیست (۷۹). گزارش تفصیلی دیگری نیز، درباره وقوع زلزله دهشتاکی در کوران واقع در دره اسفراین در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۱۰۶ / ۱۱ مه ۱۶۹۵ وجود دارد (۸۰). بنظر میرسد که هیچیک از زلزله‌ها به نیشابور آسیبی رسانده باشد و باگذشت از قرن هفدهم وقوع زلزله‌ها از گزارش‌های تاریخ شهر نیشابور نیز ناپدید شده‌اند.

در زمینه‌ای وسیع تر، باید ملاحظه شود که هیچ گزارشی از وقوع زلزله در خلال تمام قرن هیجدهم و یانیمه اول نوزدهم در اختیار نیست. و این عدم وجود اطلاعات نشانگر فقدان منابع کافی در این دوره است (۸۱). در حقیقت، منابع ایرانی در این دوره اطلاعات با ارزشی درباره زلزله‌ها ارائه نمی‌دهند که این خود میتواند بیانگر اقول تاریخ‌نویسی در این دوره بعلت شرایط نامساعد حاکم بر کشور پس از سقوط صفویه باشد. تقریباً تمام اطلاعات ما درباره زلزله‌های قرن هیجدهم به این سواز

منابع اروپایی بدست میآید و اروپائیان در این زمان، در مناطق عرب کشور، در قیاس با شمال شرقی، حضور فعال بیشتری داشتند. معدلک، ملاحظه میشود که دوران طولانی آرامش زمین لرزه‌ای منطقه نیشابور حتی از نیمه قرن نوزدهم به بعد که مطبوعات ایرانی و نویسندگان اروپایی اطلاعات کاملی را درباره تمام ایران ارائه میدهند خصوصیتی است که مشهود است و بازم اطلاعاتی از وقوع زلزله در نیشابور بدست نمیدهد. خانیکوف (صفحه ۹۱-۲) دو تکان را در معدن فیروزه واقع در شمال غربی، در تاریخهای ۲۱ مارس ۱۸۵۵ و می ۱۸۵۷ ذکر میکند ولی بنظر میرسد این تکانها لرزه‌های موضعی بوده‌اند.

برهمن منوال حوادث کوچک دوره‌ای دیگری در مطبوعات ایران در خلال یکصد سال اخیر گزارش شده است که لزوم ندارد که توجهی بآن در اینجا معطوف شود. تنها حادثه‌ای که ارزش توجه را دارد زلزله ایستکه در ۲۴ اوست ۱۹۲۸ در نیشابور رخ داد و باعث مرگ سی‌الی‌چهل نفر شد. این زلزله در مشهد شیروان و سبزوار بخوبی احساس شد ولی تلفاتی بهمراه نداشت (۸۲). اشاره باین حوادث جزئی صرفاً از این نظر است که اهمیت زمین لرزه‌های فعلی را، که در منابع تاریخی از آن در دره نیشابور ذکر شده است، روشن سازد.

۸

پیش از استنتاج بحثی که درباره زلزله در نیشابور کردیم لازمست که مروری زمانبندی شده از حوادثی را که بیان داشتیم ارائه دهیم. جدول شماره یک شامل زمین لرزه‌های مشخص شده و آنهاست که باید از گزارش حذف شوند، میباشد.

اکثریت این زمین لرزه‌ها حوادث مخربی در مقیاس وسیع بوده‌اند، که نه تنها شهر را آسیب رسانده، بلکه روستاهای منطقه را نیز تحت تاثیر گذارده و مطمئناً در بسیاری از جاهای سراسر خراسان محسوس بوده‌اند. البته این یک فرض است، چیزیکه میتواند پایه این فرض باشد اینستکه غالب زلزله‌ئیکه در منابع

تاریخی به ثبت رسیده‌اند آنهاست بوده‌اند که در مقیاس بزرگ رخ داده‌اند، و میزان درک و ضبط زلزله‌ها به تناسب کاهش در حد آن تنزل یافته‌اند. از اینرو میتوان اطمینان داشت که حتی آن زلزله‌هایی که درباره ابعاد آن اطلاعاتی نداشته‌اند که ارائه کنیم، زمین لرزه‌هایی با ابعاد بزرگ بوده‌اند. همین اصل ما را بر این میدارد که تصور کنیم که بزرگترین زمین لرزه‌ها عالماً به ثبت رسیده است. ولی اطلاعات ما درباره زلزله‌های کوچکتر ناقص است.

در بررسی زمین لرزه‌های نیشابور چنین آشکار میشود که خیلی بیش از آنچه مشخص شده است زلزله در منطقه رخ داده است. برای مثال خلیفه میگوید از زمان احداث شهر نیشابور در قرن یازدهم هیجده بار زمین لرزه اتفاق افتاده است، که از اینها، ما تنها دو مورد آنرا تشخیص داده‌ایم. المقریزی اشاره به سنت رایج متاخرین در میان مردم نیشابور دارد که میگویند شهر هفت بار توسط زلزله ویران گشته است.

این ادعا از نظر ما جالب است، زیرا نه تنها این ارقام ارائه کننده تصویر قابل قبولی از بالا بودن درجه زلزله خیزی نیشابور است، بلکه ما را بر آن میدارد که در جهت تعیین هفت زلزله مخرب پیش از سال ۱۳۸۹ تلاش کنیم و برای هر یک تاریخ قابل اطمینانی بیابیم. با توجه باین مطلب که تاریخ شهر نیشابور بخوبی در منابع تاریخی بیان شده و این شهرتا قرن چهاردهم یکی از بزرگترین شهرهای ایران محسوب میشده است، ابهامیکه درباره اینگونه حوادث مهم وجود دارد، گویای اطلاعات محدودیستکه، میتوان از ادبیات تاریخی استنتاج کرد.

بهر حال کوشش نیز بعمل آمد که نشان دهیم که فقدان اطلاعات ما درباره دوره‌های طولانی تاریخ نیشابور تنها در مسئله غیر کافی بودن منابع و یا بی اهمیت بودن شهر از قرن پانزدهم باین سو خلاصه نمیشود. علی‌رغم، این بی‌اهمیتی، نیشابور بعنوان یکی از توقفگاههای مهم واقع بر سر قدیم‌ترین

جدول ۱

شماره	تاریخهای جعلی در رابطه با زلزله	تاریخ میلادی	تاریخ هجری
۱	-	اواخر قرن هفتم	-
۲	۸۶۳/۲۴۹ ، ۸۶۱/۲۴۷	۲۲ دسامبر ۸۵۶	۲۴۲
۳	-	۱۱۴۵	۵۴۰
۴	۱۱۶۰/۵۵۵ ، ۱۱۱۵ میلادی ، (۵) هجری	۱۲۰۹	۶۰۵
۵	-	۱۲۵۱	۶۴۹
۶	۱۲۸۰/۶۷۹ ، ۱۲۶۸/۶۶۶ ، ۱۲۳۳/۶۳۰ ، ۱۲۲۹/۶۲۹	۷ اکتبر ۱۲۷۰	۶۶۹
۷	-	فوریه ۱۳۸۹	۷۹۱
۸	-	۲۳ نوامبر ۱۴۰۵	۸۰۸
۹	-	۳۰ ژوئیه ۱۶۷۳	۱۰۸۴

سیصد سال از زمانیکه زلزله‌های باعث ویرانی و تلفات سنگین شد میگذرد .

۹

یکی از نشانه‌های بارز شدت زلزله‌های تاریخی نیشابور الزام به بازسازی کامل شهر حداقل در دو مورد بوده است . جدول شماره دو این حوادث را در چهارچوب کلی دیگر پیشامدهای ویرانی و سازندگی که قبلاً " بررسی کردیم ، قرار میدهد .

از این جدول آشکار میشود که محل استقرار نیشابور در چند مناسبت ، بطور جزئی یا کاملاً " تغییر کرده است بررسی ما درباره موضوع مسائلی را بیش از آنچه که حل کرده‌ایم برانگیخته است ، و در واقع در زمینه تعیین موقعیت شهر در دوره‌های مختلف توفیقی بدست نیاورده‌ایم . براساس قرائن چنین بنظر میآید ، که قبول فکر پذیرفته شده توالی جایگزینی شادباغ با نیشابور ، و آبادانی دوباره آن پس از حمله مغول ، بسیار ساده جویی باشد .

نظریات متفاوتی درباره تاریخ ایجاد شهر در مکان فعلی نیشابور ارائه شد . که از قرن سیزدهم تا اوائل قرن پانزدهم متغیر است

شاهراه شمالی ایران باقی ماند ، و شرایط مساعد برای پخش و دریافت اخبار زلزله‌ها در صورت وقوع هنوز موجود بود . این واقعیت که تفصیل فعالیت های زمین لرزه‌ای در شرق البرز و کوهپایه‌های شمال و غرب و در کوههای کوهستان در جنوب در تمام این دوره‌ها قابل دسترس بوده است درحالیکه هیچگونه اطلاعاتی درباره دره نیشابور یافت نشد ، موضوع فوق الذکر را تأیید میکند . در واقع ، ممکنست که زمین لرزه‌ها بین این منطقه مهاجرت کرده ، فاصله‌های دورهای زمین لرزه‌ای بوجود می‌آورند ، و رابطه‌ای فیما بین مراحل فعالیت و آرامش آنها وجود دارد ، احتمالی که در این جا مجال بررسی بیشتر آن نیست . از اینرو ، درحالیکه اعتراف داریم ، که بسیاری از زلزله‌های متوسط و کوچک ، که باعث خرابیها و تلفات موضعی شده‌اند ، احتمالاً " در این گزارش از قلم افتاده است ، ولی معتقدیم که نمونه نمایش دهنده حوادث مخرب و در مقیاس بزرگ را بدست آورده‌ایم . این حوادث با ظهور ناگهانی فعالیت زمین لرزه‌ای شدید رخ میدهد و بدنبال آن دوره‌های طولانی آرامش فرا میرسد ، که بین یکصد و سیصد سال دوام می‌یابد . و اینک درست

و آخرین تاریخی که ذکر میشود ۱۴۹۴ میباشد .

جای بسیار شگفتی است که در هیچیک از منابع تاریخی نشانی قطعی از این اقدام مهم ارائه نشده است . گزارش‌های مستندی که در این باره وجود دارد تمایل به القای این نظر است که شهر به موقعیت فعلی خود در پایان قرن سیزدهم نزدیک شده است . دلائل مبهم دیگری مبنی بر متاخرتر بودن این امر وجود دارد . بنظر می‌آید که درباره تغییر اساسی موقعیت شهر نیشابور ، خارج از شهر قرون وسطائی ، مورخین دوره مغول بیش از تیموریان اشاره داشته باشند . در صورتیکه امکان یکسانی برای تغییر محل شهر برای سالهای ۱۲۷۰ ، ۱۳۸۹ یا ۱۴۰۵ قائل شویم ، جای تعجب نخواهد بود که تاریخهای پس از ۱۳۸۹ ثبت نشده باشد ، چه تیموریان نسبت باین قضایا چندان اهمیت نمیدادند ، ولی علی‌ای حال بسختی میتوان

بر اساس آن راه‌حلی عنوان کرد . تاریخ نسبه متاخر مسجد جامع قطعی نیست ، چه ساختمانهای قبلی محل مسجد همراه با بقیه شهر میتوانسته بسادگی توسط زلزله های قبلی از بین رفته باشد . احتمالاً "جواب اینستکه مکان آن بطور غیر محسوس تدریجاً" بسوی مغرب تغییر مکان یافته باشد .

شواهد باستانشناسی در حال حاضر صرفاً "میتواند تفسیری بر بقیه فراهم سازد . بعضی از محوطه های مرکزی ویرانه ها شواهدی از تداوم سکنی‌گزینی را تا اواخر قرن سیزدهم ارائه میدهد ، ولی بررسی وسیع تری در محوطه بمنظور روشن کردن موقعیت شهر پس از این دوره ضرورت دارد . عقیده بر اینستکه دو چهره مشخص ویرانه ها ، یعنی تپه الب ارسلان و محصوره شادیاخ (عکسهای ۱ و ۲ را ملاحظه کنید) ، به ترتیب در نیمه قرن دوازدهم و نیمه قرن سیزدهم متروک مانده‌اند ، ولی

جدول ۲

۸۳۰	شادیاخ توسط طاهریان خارج از شهر آباد میشود
۸۵۶ (دسامبر)	زمین لرزه در نیشابور همزمان با وقوع آن در قمیس
۸۷۳/۲۵۹	نیشابور توسط صفاریان ، با کمی تخریب ؟ ، تصرف میشود ، شادیاخ و کاخهایش به زمین کشاورزی مبدل میشود
۱۰۳۰/۴۲۰	آبادانی مجدد شادیاخ توسط غزنویان
۱۱۴۵	زلزله در نیشابور و مهاجرت سران خانواده های شهر
۱۱۵۳	حمله ترکان غز
۱۱۶۱	نیشابور اول متروک شده و شادیاخ اول پایتخت میشود
۱۲۰۹	زلزله در شادیاخ و روستاها ، بابیش از دوهزار نفر تلفات ، ادامه تکانهای بعد برای مدت دو ماه ، شهر بعنوان شادیاخ دوم دوباره ساخته میشود
۱۲۲۱ (آوریل)	حمله مغولها به شادیاخ ، شادیاخ سوم دوباره ساخته میشود
۱۲۵۱	زلزله در شادیاخ
۱۲۷۰ (مه)	مرغائول شادیاخ - نیشابور را غارت میکند
۱۲۷۰ (اکتبر)	زلزله شادیاخ و روستاهای اطراف را ویران میسازد ، بیش از ۱۰۰۰۰ نفر تلفات ، ادامه تکانهای بعدی برای مدت دو هفته
۱۲۷۱ (مه)	شهر دوباره ساخته میشود ، نیشابور دوم پایتخت میشود
۱۳۸۹ (فوریه)	زلزله فاجعه آمیز در نیشابور و روستاهای اطراف ، که پس از چهار روز تکانهای قبلی حادث شد ، شهر بعنوان نیشابور سوم دوباره ساخته شد

۱۴۰۵ (نوامبر) زلزله در نیشابور سی هزار ؟ تلفات به همراه داشت ، شهر بعنوان نیشابور چهارم دوباره ساخته شد

۱۶۷۳ (ژوئیه) زلزله در نیشابور ، مشهد و روستاهای دره نیشابور ، از جمله قدمگاه ؟ ، یک هزار و شصت نفر تلفات در نیشابور

عملاً" در رابطه ، با شهرهای پرجمعیت و گسترده‌ایکه پس از این تاریخ وجود داشته ، تپه‌ای وجود ندارد . مضافاً آنکه ، هیچگونه بررسی علمی از تپه‌های شادپاخ تاکنون بعمل نیامده است ، و تاریخ آنها باید محقق شود . باید در نظر داشت که حتی اگر حفاریهای محوطه مرکزی ویرانه‌ها شواهدی ازدوران نیشابور پس از مغول عرضه نکند ، این موضوع به تنهایی بی حاصل است ، حفاریها در مورد ردیابی آثار ساسانی قبل از اسلام باشکست مواجه بوده است ، با توجه بوضع کلی تمام محوطه ممکنست خیلی از نشانه‌ها برای همیشه مفقود شود . معذالک ، با اطلاعاتی که در اختیار است ، نگارنده را بر این باورداشته که حرکت شهر بسوی موقعیت امروزی در زمانی پیشتر و بعد از

ملاحظه :

— این مقاله با موافقت آقای شارلز ملویل بفارسی برگردانده شده است .
— زیرنویسها عیناً " بزبان اصلی نقل شده است

زلزله‌های قرن سیزدهم بوده است ، همچنین محوطه شادپاخ ، برخلاف نظر عمومی ، زمانی طولانی تر مسکون بوده و احتمالاً" تا قرن پانزدهم ادامه داشته است .

با توجه به وقوع زلزله‌های مکرر و مخرب در نیشابور ، ملاحظه میشود تلاشی در جهت جابجا کردن شهر به محلی که دور از این گونه خطرات باشد صورت نگرفته است . و تمام محوطه‌هایی که برای این منظور انتخاب شده در جواربلا فصل یکدیگر بوده است .

مزایای موقعیت شهر برای تجارت ، ارتباطات و تامین آب ، درگذشته بسان امروز ، مسئله مخاطره زلزله را تحت الشعاع قرار داده است .

زیرنویس

¹ Reports of the excavations are in *BMAA*, 1934, 1936, 1937, 1938 and 1942, with individual or joint contributions by C. K. Wilkinson, W. Hauser and J. M. Upton. The findings are published by C. K. Wilkinson, *Nishapur: Pottery of the Early Islamic Period* (New York, 1975). Valuable studies of the city have been made by R. W. Bulliet, *The Patricians of Nishapur* (Harvard, 1972) and "Medieval Nishapur; a Topographic and Demographic Reconstruction", *Studia Iranica* 5/i (1976), pp. 67-89, which publishes a composite aerial photograph of the site. The present

writer made a brief visit there in May 1976.

² For instance, C. Schefer, *Sefer nameh: relation du voyage du Nassiri Khosrau* (Paris, 1881), Appendix II, pp. 277-84; G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate* (London, 1905), pp. 382-8; E. Honigmann, *EP* art. "Nishāpūr"; L. Lockhart, *Persian Cities* (London, 1960), pp. 80-6 and C. E. Bosworth, *The Ghaznavids*, 2nd ed. (Beirut, 1973), esp. pp. 145-62. Most of these are insufficiently accurate in points of detail.

³ Khalīfa Nishāpūrī, *Tārīkh-i Nishāpūr*, ed. B. Karīmī (Tehran

- 1339/1960), p. 146. This is an abridgement of the lost history of Nishapur by the tenth-century author al-Hākīm. A facsimile of the manuscripts of Khalīfā and the continuators of al-Hākīm has been published by R. N. Frye, *The Histories of Nishapur* (Harvard, 1965). Reference is made, for simplicity, to Karīmī's edition.
- ⁴ Ibn al-Balkhī, *Fārs-nāma*, ed. Le Strange and R. A. Nicholson (London, 1921), pp. 63, 72. The tradition of the building of the town may be confused. Mustaufī, *Nuzhat al-qulūb*, ed. Le Strange (London, 1915), p. 148, says the walls of Shapur's foundation were 15,000 paces in circumference. Lockhart, p. 81, suggests the original city may soon have been destroyed by an earthquake, which is reasonable but unconfirmed.
- ⁵ For a discussion of the various periods designated by term *qarn* (lit. = "century"), see F. Rosenthal, *A History of Muslim Historiography*, 2nd ed. (Leiden, 1968), pp. 85–6, n. 4.
- ⁶ That the Islamic city grew on the site of the previous Sasanian one is convincingly demonstrated by Bulliet, 1976, pp. 70–2, contrary to the opinion of Wilkinson and the proposal of P. M. Sykes, "A Sixth Journey in Persia", *Geographical Journal* 37 (1911), pp. 153–5. For the general situation in Khurasan at this period, see M. A. Shaban, *The 'Abbāsīd Revolution* (Cambridge, 1970).
- ⁷ Ya'qūbī, *Tārīkh*, ed. M. Th. Houtsma (Leiden, 1883), II, p. 600.
- ⁸ For an examination of the numerous sources of information, see C. P. Melville, *Arabic and Persian Source Material on the Historical Seismicity of Iran from the 7th to the 17th century A.D.*, unpubl. Ph.D. thesis (Cambridge, 1978), pp. 23–7, 125–9.
- ⁹ Hauser, "The Īrānīan expedition, 1936", *BMMA* 32 (Oct. 1937), p. 32; Hauser *et alii*, "The Īrānīan expedition, 1937", in *ibid.*, 33 (Nov. 1938), pp. 5–6. The building referred to is the Sabz-i Pūshān, which is thought to have been ruined in fighting between the Tāhirids and the Saffārīds (cf. below).
- ¹⁰ Šanīf al-Daula, *Maṭla' al-shams*, lith. (Tehran, 1301/1884), III, p. 121.
- ¹¹ *idem*, *Muntazam-i Nāšīrī*, lith. (Tehran, 1300/1883), I, p. 97. For the Ray earthquake, see Ibn al-Athīr, *al-Kāmil fi'l-tārīkh*, ed. Tornberg (Leiden 1852–76), VII, p. 82 and Melville, pp. 28–9.
- ¹² For an analysis of the Arabic sources, see *ibid.*, pp. 185–92; the distribution of the places named as affected by earthquakes during the period of the caliphate coincides quite remarkably with the lines of the main routes leading through Iran to Baghdad.
- ¹³ Gardīzī, *Kitāb Zaim al-akhbār*, ed. M. Nāzīm (Berlin, 1928), p. 33, mentions an earthquake in the Nīsā district which killed 5,000 people in Dhu'l-Hijja 331/August 943; it is possible that Abū Dulaf passed through the region at this time, for he notes a massive landslide in the Samalqān valley which destroyed more than 30 villages, a coincidence of date and location that cannot be ignored; see Abū Dulaf Miš'ar b. al-Muhalhil, *Travels in Iran*, ed. and tr. V. Minorsky (Cairo, 1955), p. 58, and J. Aubin, "Réseau pastoral et réseau caravanier", *Le monde Iranien et l'Islam* I (Paris, 1971), pp. 113–5, for the correct identification of the region involved. Ibn Funduq, *Tārīkh-i Baihaq*, ed. A. Bahmanyār (Tehran, 1317/1938), p. 52, gives an earthquake in Sabzavār on 1 Šafar 444/2 June 1052; and an earthquake in Jumādā II 458/May 1066 at an unspecified location in Khurasan is given by Ibn al-Jauzī, *Kitāb al-Muntazam* (Hyderabad, 1938–41), VIII, p. 241. There is no indication that Nishapur was affected in these events.
- ¹⁴ G. N. Curzon, *Persia and the Persian Question* I (London, 1892), p. 262.
- ¹⁵ Khalīfā, pp. 146–7. The correct identity of the poet 'Azīzī is not certain.
- ¹⁶ Daulatshāh, *Tadhkirat al-shu'arā'*, ed. E. G. Browne (London, 1901), p. 187.
- ¹⁷ C. E. Yate, *Khurasan and Sistan* (Edinburgh, 1900), p. 413; he does not mention his source, but earlier refers to the "Bostan-i Siyaka", i.e. Zain al-Ābidīn Shīrvānī, *Bustān al-siyāha*, which also mentions the poem (lith. Tehran 1310/1892, p. 374). The wording of the verses is different but the dates are the same as in Khalīfā's version; all Yate's dates for earthquakes in Nishapur coincide with those in the poem. Shīrvānī also gives the poem in his *Riyāḍ al-siyāha*, lith. (Tehran 1338/1919), p. 160, with the same dates, but mentioning in his accompanying text earthquakes in 605, 606 (*sic* for 666) and 808 H.
- ¹⁸ Isfīzārī, *Rūūdāt al-jannat fi auṣāf madīnat Harāt*, ed. Kāzīm Imām (Tehran 1388/1959), I, pp. 243–4, apparently quoting the author of the '*Ajā'ib al-makhlūqāt*'. No reference to the Ghuzz attack has been found in the work of this name by Zakariyā Qazvīnī, in whose *Āthār al-bilād* the date is correctly given as 548 H.
- ¹⁹ Khalīfā also mentions the 555 H. earthquake on pp. 122, 145; while it is possible that he is making an inaccurate reference to the 1145 event discussed below, it seems likely that his confusion is more fundamental.
- ²⁰ Mustaufī, *Tārīkh-i guzīda*, ed. Browne (London, 1910), p. 494; the other version is found in C. Barbier de Meynard, "Description historique de la ville de Kazvin", *JA*, V/10 (1857), p. 294.
- ²¹ 'Abd al-Razzāq is not mentioned by Bulliet, 1972, pp. 256–9, among the chief Qādīs of the period; and there is no trace of 'Alī's career as Vizier to the Khwārazmshāh, who at this time was Atsīz b. Muḥammad (1127–1156). 'Uqailī, *Āthār al-wuzarā'*, ed. Jalāl al-Dīn Ḥusainī (Tehran 1337/1959), pp. 267–72, lists Viziers under the later Khwārazmshāhs Takīsh (1172–1200) and Muḥammad (1200–20) and 'Alī b. 'Abd al-Razzāq is not among them, which may be taken as negative evidence that he was indeed Vizier at the earlier, less well documented period.
- ²² In the conversions given, the Christian year is the one which forms the longest part of the Muslim (lunar) year, in cases where specific details are not available. This event is often put in 1208 A.D.
- ²³ Sibī b. al-Jauzī, *Mir'āt al-zamān*, facs. ed. J. M. Jewett (Chicago, 1907), p. 351.
- ²⁴ Juvainī, *Tārīkh-i Jahān-gushāy* II, ed. Mīrzā Muḥammad Qazvīnī (London, 1916), pp. 72–3.
- ²⁵ The reading Banask is not certain. A village called Dāna still exists in the Zabar Khān district, in which also stand the shrine and village of Qadamgāh, see *Farhang-i ābādīhā-yi kishvar* (FAK.), Iran Statistical Centre (Tehran, 1973), V (Ostān-i Khurāsān), p. 71. Qadamgāh again comes to our notice below.
- ²⁶ W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion* (London, 1928), p. 361.
- ²⁷ Bulliet, 1972, pp. 124, 170.
- ²⁸ *Ibid.*, p. 159, states that the mosque was destroyed: cf. 'Abbās Iqbāl, "Jāmi'ī-yi Manī'ī-yi Nīshāpūr", *Mīhr* 3/xi (1315/1936), pp. 1089 ff. We can only guess at the extent of this "destruction" but it seems reasonable to suppose that it was the same building that resisted the earthquake of 605/1209.
- ²⁹ Several references have been collected by Nafīsī in the footnotes to his edition of Baihaqī, *Tārīkh-i Baihaqī* (Tehran 1326/1947) II, pp. 897–914, but he makes no attempt to draw any conclusions from this rather confused mass of material, which is furthermore by no means complete.
- ³⁰ Yāqūt, *Mu'jam al-buldān*, ed. Wüstenfeld (Leipzig, 1866–73), III, p. 229, says that under the Tāhirids, Shādyākh became a great quarter attached to the city, but on the fall of the dynasty fell into ruin. He quotes al-Hākīm from memory as his authority and some lines of a poem on the desertion of Shādyākh that are also given by Ibn al-Faqīh, *Kitāb al-Buldān*, BGA V (Leiden, 1885), pp. 156–7, writing ca. 290/903. Possibly Yāqūt anticipates the close attachment of Shādyākh to the city; al-Hākīm says that, after reverting to a garden area, it then became a city (*shahr*), although this is perhaps an addition by the abridger (Khalīfā, p. 123), reflecting the much later developments.
- ³¹ For Shādyākh under the Ghaznavids, see Baihaqī, pp. 38, 165–6, 439, 479, 540 and Nafīsī's notes, pp. 907–8; also Bosworth, pp. 160–1.
- ³² According to Šanīf al-Daula, *Maṭla'*, III, p. 66, Shādyākh palace was rebuilt by Alp Arslān in 466 (*sic*; he died in 465 H.) on the occasion of the marriage of his son Malikshāh to a Qarā Khānīd princess. He acknowledges a debt to Houtum Schindler for this passage of his book, but I have seen no work by Schindler that

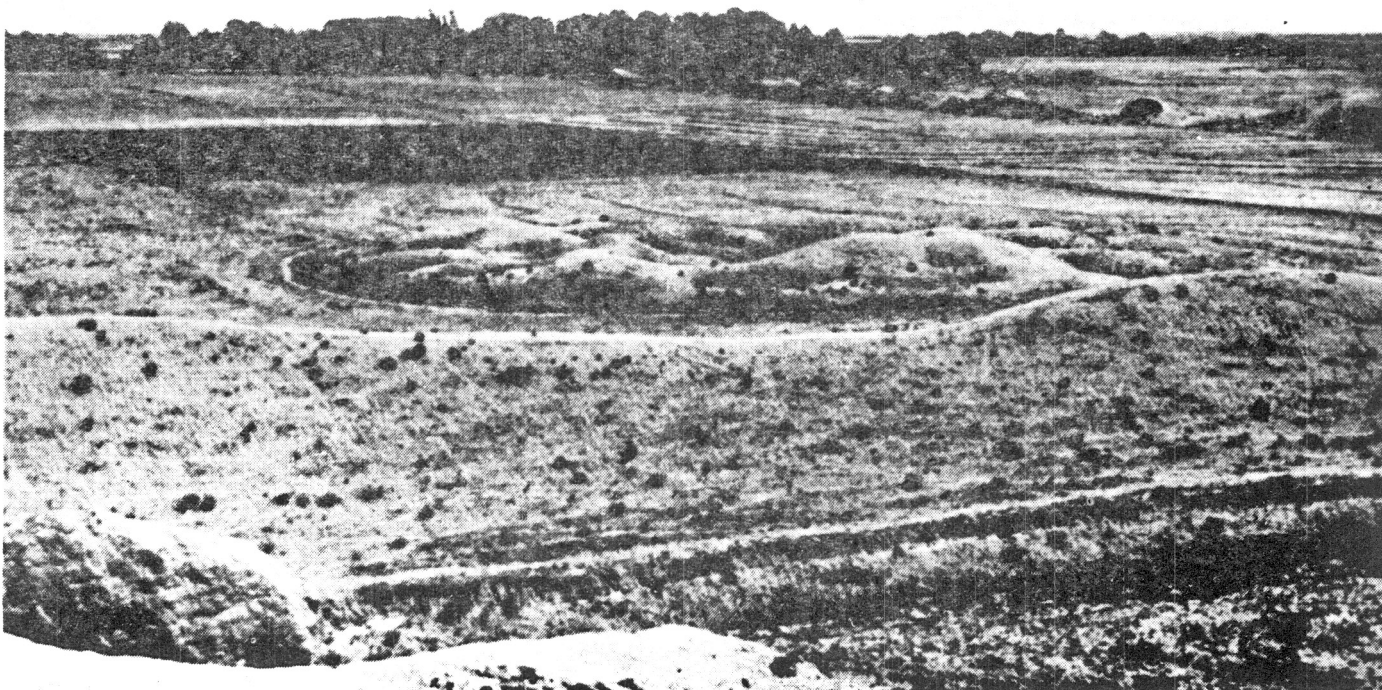
EARTHQUAKES IN THE HISTORY OF NISHAPUR

- predates the *Matlaʿ*. A greatly abbreviated form of much of Ṣanīʿ al-Daula's material is found under "Nishāpūr" in the *Gazetteer of Persia I* (Calcutta, 1910), partly written by Schindler, who puts this episode in 1072 (p. 590). In fact, it took place in Marv in 456/1064, see Ibn al-Athīr X, p. 28. In 464/1072, Alp Arslān's daughter was betrothed to the heir of the Caliph al-Qā'im outside (*bi-zāhir*) Nishapur. Ibn al-Athīr X, p. 48. I have seen no specific reference to Shadyākh in connection with this event, but several authors mention that Alp Arslān redeveloped Shadyākh, e.g. Ibn al-Athīr XI, p. 181. The Sulṭān's building programme in Nishapur is immortalized by the designation of the Shahr-i Kuhna mound by the alternative name of Tepe Alp Arslān, a fact which led Yate, p. 412, to the interesting conclusion that this site marked the location of Shadyākh.
- ³³ Sam'ānī, *Kitāb al-Ansāb*, facs. ed. Margoliouth (London, 1912), fol. 324 b; and intro. pp. 2-3. He died in Marv in 562/1166.
- ³⁴ See Juvainī II, pp. 25-6, 48-50, 70. The period is also covered by C. Defrémery, "Recherches sur trois princes de Nishapur, 548-595 de l'Hégire (1153-1199 J.C.)", *JA* (1846), II, pp. 446-82. Bosworth, pp. 158-9, discusses the walls of Nishapur, which were often not very serious defensive obstacles. The walls of Sabzavār which he refers to were destroyed in the earthquake of 444/1052 and remained low until raised by Nizām al-Mulk twenty years later, cf. above, n. 13 and Ibn al-Athīr IX, p. 406.
- ³⁵ Faṣīḥ Khvāfi, *Mujmil-i Faṣīḥi*, ed. M. Farrukh (Mashhad 1340/1961), II, pp. 382-3.
- ³⁶ Yāqūt III, p. 230, IV, p. 858; it is remarkable that he does not mention the earthquake, contrary to the statement of Lockhart, p. 85, and Honigmann, loc. cit., among others.
- ³⁷ Iṣṭakhrī, *Kitāb al-Masālik wa'l-mamālik*, BGA. I (Leiden, 1870), p. 254, gives the dimensions of the city (ca. 950) as 1 *farsakh* square, or ca. 12 sq. miles (36 sq. km). The ruins of what he considers to be the mediaeval site are estimated as ca. 6½ sq. miles or 16.8 sq. km by Bulliet, 1972, p. 9, 1976, p. 88, who admits the difficulty of arriving at an accurate figure. Upton, "The Persian expedition, 1934-5", *BMAA* 31 (Sept. 1936), p. 178, estimates the total extent of the ruin fields to be as much as 20 sq. miles or 51 sq. km.
- ³⁸ Bulliet, 1972, p. 7, 1976, p. 75. Wilkinson, 1975, p. xxviii, is rightly cautious of making a close identification of named buildings with the structures excavated, but proposes (p. xxxii) that the Tepe Madrasa may be the centre of Shadyākh. For a description of the latter excavation, see Hauser and Wilkinson, "The Museum's Excavations at Nishapur", *BMAA* 37 (April 1942), esp. pp. 91-8.
- ³⁹ For the coins found, see Upton, 1937, pp. 37-9 and the summary lists of the total findings in Wilkinson, 1975, pp. xxx-xl.
- ⁴⁰ Cf. above, n. 34 and Juvainī I, ed. M. Qazvīnī (London, 1913), p. 135.
- ⁴¹ See Hauser and Wilkinson, 1942, p. 84; Wilkinson, 1975, p. xxxiii; Qanāt Tepe was still occupied in the twelfth century, but probably not much later, for already "the city had moved away". Kilns were usually situated on the outer edge of town.
- ⁴² Wilkinson, 1975, p. xxxi and pp. xxxiv-v; the sondage referred to disclosed another kiln site and more kilns were found near Vineyard Tepe, by the shrine of Maḥrūq (p. xxxvi). These sites may all have been on the fringe of the post-Mongol town.
- ⁴³ A. V. W. Jackson, *From Constantinople to the Home of Omar Khayyam* (New York, 1911), pp. 256, 259.
- ⁴⁴ Dates vary between 586/1190 (according to the inscription on the tomb erected by Navā'ī) and 632/1235, see H. Ritter, *EP* art. "Aṭṭār", and cf. below, n. 47.
- ⁴⁵ Isfizarī, I, pp. 255-6; for other accounts, see Nasawī, *Sirat al-sulṭān Jalāl al-Dīn Mankūbirtī*, ed. and tr. O. Houdas (Paris, 1891), pp. 54, and (1895), pp. 91-2; Ibn al-Athīr XII, pp. 255-7 (under the year 617 H.) and Juvainī I, pp. 133-40. The latter account mentions several of the gates of Shadyākh by name, but these cannot be identified. It is clear from these accounts that Nishapur was not only populous but also well fortified, suggesting a fairly substantial city.
- ⁴⁶ Niṣawī, pp. 218/364; the only place mentioned on their route is Isfarā'īn, so they may have by-passed Nishapur to the north. The campaign was against Jalāl al-Dīn Khwārazmshāh; two of his generals, Qaracha and Yaghān Sunqur, were actively raiding the Nishapur district at this period, according to Juvainī II, p. 219, but it is unlikely that these incidents have any bearing on Aṭṭār's death.
- ⁴⁷ Daulatshāh also mentions the year 619 H. for the death of Aṭṭār and several others have been put forward; his account of the Shaikh's life is highly dubious and interesting chiefly because he says that of the 114 years of Aṭṭār's life, starting in 513 H., 29 were spent in Nishapur and 85 in Shadyākh; this would put the transition in 542 H., shortly after the earthquake of 540/1145. No reliance, however, can be put on this information. E. G. Browne, *A Literary History of Persia II* (reprint Cambridge 1969), pp. 509-11, suggests that the Shaikh died in or shortly after the Mongol invasions of 618 H. and is highly sceptical of the supposed incident in 627 H. The fact that both Khalīfa and Shīrvānī quote the same poem (cf. above, n. 17) but with a different date in the third line highlights the unreliable nature of Daulatshāh's material, on the basis of which he has put forward an invalid association of two unconnected events. In his translation of Mustaufī's *Nuzhat al-qulūb* (London, 1919), p. 147, Le Strange gives the year 629/1232 for the earthquake in Shadyākh, although the text reads 679 H. (cf. below). This error has nevertheless misled numerous later authors.
- ⁴⁸ Jāmī, *Nafahāt al-'uns*, ed. Isā and Aḥmad (Calcutta, 1859), p. 494, says the Shaikh lived 63 years and died on 10 Dhu 'l-Hijja 650/11 February 1253. No other support for the date 665 H. has been found, but if that is the correct date, the earthquake with which his death is associated must be that of 669 H.
- ⁴⁹ The significance of Juvainī's statement about the towns of Khurasan is discussed by Aubin, 1971, pp. 108-9 and in "La fin de l'état Sarbadār du Khorassan", *JA* 262 (1974), p. 99. He makes a distinction between western Khurasan and the eastern region dominated by Herat. This is not to invalidate the implication that Nishapur remained a town of considerably reduced importance at this time.
- ⁵⁰ Rashīd al-Dīn, *Jāmī' al-tawārīkh*, ed. B. Karīmī (Tehran 1338/1959), I, p. 665, II, p. 779; this edition, based on better ones, is quoted for convenience. The second, longer account of the earthquake, given without a date as one of the events of the reign of Abāqā (1265-82), is not found in the edition by 'Alizāda and Arends (Baku 1957) and is not entirely beyond suspicion.
- ⁵¹ See for instance Sir A. T. Wilson, "Earthquakes in Persia", *BSOAS* VI/1 (1930), esp. p. 114; this highly inaccurate work has for many years been the standard reference on this subject for both orientalist and seismologists.
- ⁵² The poet was attached to the retinue of Vajih al-Dīn Farvūmādī, the Vizier who was responsible for the building of Nishapur after the earthquake; see the account of him in Daulatshāh, pp. 181-5 (in which, incidentally, he quotes another chronogram by 'Azīzī and Minorsky, *Iranica* (Tehran 1964), pp. 295-305).
- ⁵³ The ode on the earthquake is in *Maḥmū' a-vi divānhā-vi qādim*, Cambridge University Library ms. E. G. Browne collection, mark V 65 (7); the translation is from fol. 225a, lines 1-3. There is perhaps more than a coincidental resemblance between the Mongol raid followed by an earthquake at this period and the sequence of events surrounding the death of Aṭṭār as narrated by Daulatshāh.
- ⁵⁴ Some unattributed lines of this poem are given by Hāfiẓ-i Abrū *Jughrāfiyā: qismat-i rub'-i Khurāsān: Harāt*, ed. Mā'il Haravī (Tehran 1349/1970), pp. 63-4; these are translated by Schefer, 1881, p. 282. The verses given by Faṣīḥ are translated, rather fancifully, by Browne, *IHP*, III, pp. 112-5. The manuscript version, fol. 225b, line 11, incorrectly reads 369 for *669 H.
- ⁵⁵ 19 Ṣafar was a Tuesday in 669 and a Wednesday in 666 H. Rashīd al-Dīn's longer account contains much that suggests it was

- written by a later hand, a matter that is more fully discussed by Melville, pp. 149–51; cf. below, n. 58.
- ⁵⁶ Khalīfa, p. 147, says the 70 survivors remained outside the town and built a new one. Mas‘ūd Kaihān, *Jughrāfiyā-yi musfaṣṣal-i Irān* II (Tehran, 1311/1932), pp. 190–1, says the town was rebuilt on the orders of Shāhrukh b. Timūr, i.e. referring to a later occasion.
- ⁵⁷ Wilkinson, 1975, p. xxxv, suggests the sondage site near South Horn may have continued in use till the earthquake of 1280 (*sic.*), making it the latest of any of the sites excavated.
- ⁵⁸ Mustaufī, *Nuzhat*, p. 148; the city would thus have an area of around 4.5 sq. km. According to the longer account of Rashīd al-Dīn, the new city, capital in his day (he died in 1318), had no walls. He also says it was the fourth city of Nishapur, whereas the traditional scheme makes it the third.
- ⁵⁹ Le Strange, 1919, p. 147, mistranslates this sentence, taking *dayāf* = ruin or destruction for *diyāf* = farms or villages. Apart from making better sense, the correct reading is confirmed in the Arab geographers, see following note.
- ⁶⁰ Muqaddasī, *Aḥṣan al-taqāsim fi ma‘rifat al-aqālīm*, BGA. III (Leiden, 1877), p. 329; the earlier Iṣṭakhrī, p. 255, gives much the same information but calls the river, which was the largest in the district, the Wādī Saghāwar. This is presumably the same as the Bushtaḡān river; it supplied water for a part of the town and many villages. See also Bosworth, p. 155; the account of the streams in Le Strange, 1905, pp. 384–8, leaves a confusing picture of the situation. Bulliet, 1972, p. 13, 1976, p. 78, understands Muqaddasī to mean that the river itself crossed Nishapur, rather than channels led off from it. This seems to find confirmation in Baihaqī I, p. 424.
- ⁶¹ Ibn Baṭṭūta, *Travels* III, tr. H. A. R. Gibb (Cambridge, 1971), pp. 583–4; the visitor clearly found the city flourishing, with excellent bazaars and an exquisite mosque at their centre. Nearby were four colleges, with abundant running water.
- ⁶² Watson says that Mustaufī calls this river the Āb-i Bustām, which is incorrect. Le Strange’s text reads Bushtaḡān and the variant Bushtānqān is given on the authority of Muqaddasī, p. 317. The latter, however, reads Bushtaḡān or Bushnaḡān.
- ⁶³ Or Bushnaḡān/Bushnaḡān. For Fūshinjān see *FAK*. V, map 4 of the Nishapur *shahristān* and pp. 77–8. Part of the course of this river is marked on USAF aeronautical approach chart 338 C III. In the absence of adequate maps, the study of the streams in the Nishapur plain and their association with the accounts of Mustaufī and the earlier Arab writers should be made on the ground, with the aid of aerial photographs, a recourse that has unfortunately not been open to me.
- ⁶⁴ See also the preferable edition of K. Jahn, *The history of Ghāzān Khān* (London, 1940), pp. 23 and 42–3; the alternative reading of Mīghī is given for Manī‘ī.
- ⁶⁵ The *ṣāhib-i Tārīkh-i Rashīdī* must be Rashīd al-Dīn, rather than the sixteenth century author, Mīrzā Ḥaidar Dūghlāt of Kashmir, whose work is not concerned with the Mongols of Iran. Rashīd al-Dīn, ed. Jahn, p. 359, relates the story of the building of Shādyākḥ by the Saljūqs to accommodate their troops outside the city, as an example for Ghāzān. Ibn al-Athīr XI, p. 181 and Ḥāfiẓ-i Abrū, p. 63, quote the same story, told of the Ṭāhirids, being used as an example for Ghāzān. Ibn al-Athīr XI, p. 181 and Ḥāfiẓ-i Abrū, p. Shādyākḥ, which is now a town: a statement which might have confused Ṣanī‘ al-Daula.
- ⁶⁶ For a discussion of the Khvāf event, see N. Ambraseys and C. Melville, “The seismicity of Kuhistan, Iran”, *Geogr. Jnl.* 143 (1977), II, p. 186. The sources of information are both natives of Khvāf, which must have helped the survival of the data. The earthquake in Herat, a far more important city than Nishapur at this time, is also given by Ḥāfiẓ-i Abrū, introd., p. xxxvii, who quotes another chronogram by ‘Azīzī; the shock caused some destruction to minarets and damaged the mosque.
- ⁶⁷ See Aubin, 1974, esp. pp. 105–12.
- ⁶⁸ al-Maqrīzī, *Kitāb al-Sulūk li-ma‘rifat duwal al-mulūk*, ed. Sa‘īd ‘Āshūr (Cairo, 1970), III/2, pp. 682–3.
- ⁶⁹ al-Suyūṭī, *Kashf al-salsala ‘an wasf al-zalzala*, ed. Sa‘dānī (Fez, 1971), p. 56.
- ⁷⁰ Ḥāfiẓ-i Abrū’s phrase is identical to Rashīd al-Dīn’s report about the 669/1270 event: no stone remained upon another in the mountains, while in the plains, the soil was scattered into the air.
- ⁷¹ Right at the end of his life, Luṭfallāh left Nishapur for the village of Isfarīs “famous for the shrine of the footprint of Imām Ridā”, i.e. Qadamgāh, where he would certainly have felt the earthquake had he left the city by then. He died in 816/1413, see Daulatshāh, pp. 318–25. The poem is translated by Schefer, 1881, pp. 283–4; the last three words, *dam-i ruz-i qiyāmat*, yield the date 808 H.
- ⁷² Thus Yate, p. 413, Jackson, p. 257, Lockhart, p. 85 and Bulliet, 1976, pp. 69–70.
- ⁷³ N. Meshkati, *A List of the Historical Sites and Ancient Monuments of Iran*, pub. no. 5, National organization for the protection of the historical monuments of Iran (Tehran, 1353/1974), pp. 99–100.
- ⁷⁴ Clavijo, *Historia del Gran Tamerlan*, tr. G. Le Strange, *Embassy to Tamerlane, 1403–1406* (London, 1928), pp. 181–3.
- ⁷⁵ Earthquakes in Gurgān in 839/1436, 875/1470 and 903/1498 are given by the Mosul author al-‘Umārī, *al-Athār al-jāliya fi l-hawādiṭh al-arḍiya*, Iraq Academy ms., Baghdad, fols. 161, 169, 175. In Kūhistān, the following events are recorded: on 21 Rabī‘ I 898/10 January 1493, an earthquake affected the Mu‘minābād district east of Bīrjand, Isfīzārī II, p. 99; on 17 Muḥarram 956/15 February 1549, five villages in the Qāyin district were destroyed, Qummi, *Khulāṣat al-tawārīkh*, ed. I. Ishrāqī [in preparation], p. 254; and in 1028/1619, the village of Dūghābād, in the Faiḍābād-u-Maḥvalāt district of Turbat Haidariyya, was reduced to rubble, Iskandar Beg, *Tārīkh-i ‘ālam-ārā-yi ‘Abbāsī* (Tehran, 1314/1897), p. 947. For these events, see further Ambraseys and Melville, pp. 186–7.
- ⁷⁶ *Les voyages du Chevalier Jean Chardin en Perse et autres lieux de l’Orient*, ed. Langlès (Paris, 1811), III, pp. 133–4. The Shāh was Sulaimān; Khanikoff, *Mémoire sur la partie méridionale de l’Asie centrale* (Paris, 1861), p. 104, incorrectly states that the Gauhar Shād mosque in Mashhad was repaired in 1087 and 1088 H. in the reign of Shāh Sulṭān Ḥusain, who did not succeed to the throne till 1105/1694.
- ⁷⁷ For most of the buildings and dates involved, see Ṣanī‘ al-Daula, *Matla‘* II, pp. 97, 128, 140–1, 148, 151–2, 245, 256, 258–9; cf. Meshkati, pp. 88, 96–7.
- ⁷⁸ *Gazetteer*, pp. 586–7, Meshkati, pp. 101–2; cf. above, n. 71.
- ⁷⁹ *Dressnische Gelehrte Anzeigen* XVIII (1756), p. 292; the collection of issues published this year reports various natural phenomena from all over the world; no sources are given for the information and it remains at present unconfirmed.
- ⁸⁰ M. A. Taher, “Textes d’historiens damascènes sur les tremblements de terre du XII^e siècle de l’Hégire (XVII^e–XVIII^e s.)”, *Bull. d’études orientales* 27 (1974), pp. 69–70.
- ⁸¹ A solitary exception is the rather inadequate statement of Abu ‘l-Ḥasan Qazvīnī, *Fawā’id al-Safawiyya*, Cambridge University Library ms. 0o.6.41, fol. 147b, that in 1194/1180 there was an earthquake in Khurasan in which 3,000 people died.
- ⁸² See *Mashhad Consular Diary* no. 8 for August 1928, F.O. 371 13059; Wilson, pp. 108, 128 puts this on 22 August, on the basis of press reports; he also rather strangely locates the event in Iraq and Persia.

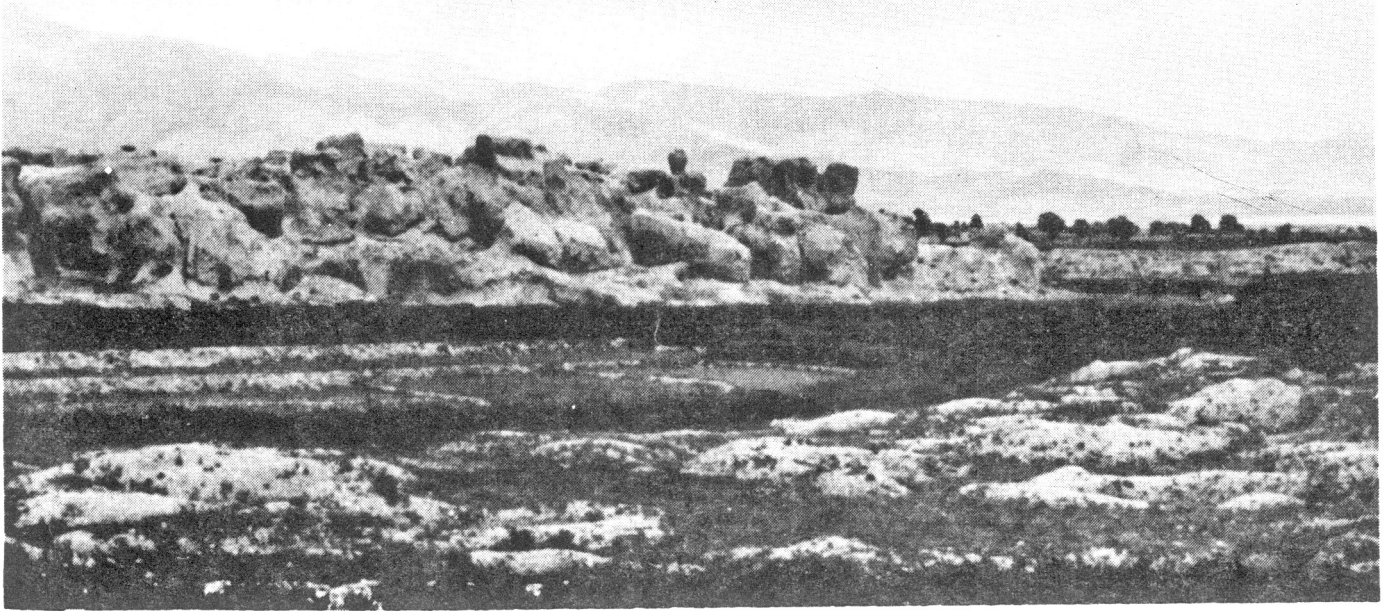


تصویر ۱ a . تپه معروف به شادباخ ، نظر به شمال از سوی غربی حصار بطرف کوه بی نالود



تصویر ۱ b . منظر شمال شرقی از بالای تپه شادباخ بسوی باغاتی که در آن گنبد مزار عطار رویت میشود . محدوده حصار قدیم

شهر بوضوح دیده میشود .



تصویر ۳۵ . شهر کهنه : نظر بسوی شمال شرقی حصار قدیمی از پایین تپه ، که بعنوان بخش درونی شهر معرفی میشود .



تصویر ۳۶ . شهر کهنه : هیكل سائیده شده حصار سابق شهر نیشابور . به توده های سفالی که زمین را فرش میکند نگاه کنید .